شمارهٔ ۴۱
دورهٔ اول
دوشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر

گرهی در کار است

آن‌گونه که مردم با اندوه و اضطراب می‌بینند، کشاکشی که چندی است بر سر انتخاب نخست وزیر و تشکیل هیئت دولت درگرفته است، از حد عادی اختلاف سلیقه در شیوهٔ عمل سیاسی یا رقابت جاه‌طلبی ناگزیر و قابل اغماض میان گروهها و افراد فراتر رفته به صورت نبرد آشکار قدرت میان دو گرایش عمده، که هر دو خود را "مکتبی" می‌خوانند و هر یک مکتبی بودن را منحصر به خود می‌دانند، درآمده است. چهره‌های شاخص جمهوری اسلامی ایران هر جا که امکان سخن بیابند، ـ در خطبهٔ نماز، در مجلس شورای اسلامی، در اجتماعات، در مصاحبه با روزنامه‌ها و در رادیو تلویزیون، ـ بی‌پرده یا با کنایه‌هایی صریح‌تر از گفتار مستقیم، به جان هم می‌افتند و با استناد به "میثاق وحدت" یکدیگر را به عهدشکنی و زیاده‌طلبی و قدرت‌خواهی و انحراف از اصول متهم می‌کنند. دو طرف این کشاکش تأسف‌بار چنان با هم درافتاده‌اند که به دشواری می‌توان تصور کرد قادر باشند به توافق پایداری برسند. و اگر هم به ضرورت، برای آن که کار کشور و مردم ولو به ظاهر معطل نماند، یکی را به نام نخست وزیر به کار بگمارند، گره هیچ کار اساسی به دست او گشوده نخواهد شد. و این در حالی است که کوهی از مشکلات در هر دو زمینهٔ داخلی و خارجی در برابر جمهوری اسلامی ایران نهاده است، توطئهٔ عوامل ضد انقلاب و تهدید نیروهای امپریالیستی به شدت ادامه دارد و حل نهائی مسائل عمدهٔ انقلاب، یعنی از ریشه برکندن بقایای فئودالیسم و بزرگ مالکی، بریدن رشته‌های وابستگی اقتصاد ایران به سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی، به حرکت درآوردن چرخ‌های تولید و ریختن پایه‌های مجموعهٔ گسترده و متنوع و هماهنگ صنایع ملی، به اجرا درآوردن اصول قانون اساسی دربارهٔ حقوق و آزادیهای اجتماعی و سیاسی و تشکیل انواع شوراها به مثابهٔ ارگانهای اعمال حق حاکمیت مردم، کم و بیش معوق مانده است.

بقیه در صفحهٔ ۸

پارلمان جهانی ملتها برای صلح

به ابتکار شورای جهانی صلح از ۲۳ تا ۲۷ سپتامبر امسال ـ یکم تا پنجم مهر ۱۳۵۹ ـ اجتماعی از نمایندگان همهٔ ملتهای جهان در صوفیه (بلغارستان) زیر عنوان "پارلمان جهانی ملت‌ها برای صلح" تشکیل خواهد شد و این مهم‌ترین گردهمایی‌هایی خواهد بود که شورای جهانی صلح در سی سالهٔ موجودیت خود ترتیب داده است.

نمایندگان احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمانهای توده‌ای، جنبشهای صلح، جریانهای مذهبی، سازمانهای اجتماعی و فرهنگی، همه هواخواهان صلح و تشنج‌زدایی، همهٔ کسانی که با انباشت خطرناک سلاحها و تلاش برای بازگشت فضای جنگ سرد و ستیزه‌جویی مخالف‌اند، از سوی شورای جهانی صلح به شرکت در این گردهمایی دعوت شده‌اند.

اکنون تراکم جنگ‌افزار به بالاترین میزان خود در تاریخ رسیده است. نیروهائی که از تولید جنگ‌افزار سود می‌برند به عمد هیستری جنگی را دامن می‌زنند: خطر یک جنگ سرد دیگر، و اگر پیشگیری نشود، خطر یک جنگ تمام‌عیار بر فراز سر بشریت معلق است.

دههٔ هفتاد قرن حاضر شاهد پیروزیهای بزرگ صلح و استقلال ملی بوده است و به حق دههٔ تشنج‌زدائی نامیده شده است. اما نیروهای امپریالیسم و ارتجاع هرگز واقعیت شکستهایی را که در دههٔ هفتاد متحمل شدند نپذیرفته‌اند. آنان در پی آن‌اند که دههٔ هشتاد را در مسیر واژگونی سراسر روندی که در دههٔ هفتاد آغاز شد بیندازند. آنان می‌خواهند تشنج‌زدایی را از میان بردارند و سیاست و رفتار بر لبهٔ پرتگاه را به خطرناکترین وجهی تحمیل کنند.

برای همهٔ کسانی که ـ صرف‌نظر از اختلافشان دربارهٔ مسائل دیگر ـ خطیر بودن اوضاع کنونی بین‌المللی را درک میکنند، امری حیاتی است که نیرو و تلاش خود را متحد سازند تا پیروزیهای صلح در دههٔ گذشته در طول سالهای دههٔ هشتاد به مدارج عالی‌تری برسد، صعود مارپیچی تراکم جنگ‌افزارها متوقف گردد و تحکیم روند تشنج‌زدائی تأمین شود.

پارلمان جهانی ملت‌ها برای صلح نمایندگان اکثریت وسیع مردم جهان را در یک محل گرد خواهد آورد. ملت‌های جهان توانایی آن را دارند که جنگ‌افروزان و سودجویان تولیدات جنگی را شکست دهند.

کنگره اخیر جبهه آزادیبخش الجزایر اعلام داشت:

«هدف حزب ساختمان سوسیالیزم در چارچوب ارزشهای ملی و اسلام است.»

برگزاری کنگرهٔ فوق‌العادهٔ جبههٔ آزادیبخش ملی الجزایر از ۱۵ تا ۱۹ ژوئن در الجزایر حادثهٔ بسیار مهمی در زندگی خلق الجزایر بشمار می‌رود: تقریباً چهار هزار نماینده از فرستادگان کارگران، دهقانان، رهبران دستگاه دولت، سندیکاها، جوانان و سایر سازمانهای توده‌ای و ارتش در کار این کنگره شرکت کردند. این کنگره توجه افکار عمومی مترقی و دمکراتیک جهان را شدیداً بخود جلب نمود. این مسئله کاملاً قابل درک است، زیرا برای نخستین بار حزب فرمانروای الجزایر تصویب برنامهٔ رشد اقتصادی و اجتماعی کشور را در دستور روز قرار داده بود.

بقیه در صفحهٔ ۷

در هفته گذشته...

روز یکشنبه ۵/ ۵/ ۵۹ رسانه‌های گروهی خبر مرگ بزرگ جلاد ایران شاه مخلوع را منتشر کردند. مرگ این جرثومهٔ فساد، تبهکاری، دغلی، سرسپردگی، خونخواری و مظهر یکی از جبارترین و خون‌آشام‌ترین رژیم‌های دیکتاتوری جهان، اگرچه تأسف جهانخواران امپریالیست به‌ویژه آمریکا را برانگیخت، لیکن برای ملت ایران این افسوس باقی ماند که فرصت نیافت این جنایتکار را همراه اربابان امپریالیست او به محاکمه بکشاند و سپس به قصاص خون هزاران میهن‌پرست ایرانی و بینوایی و فقر سیاه میلیون‌ها تن مردم شریف این مرز و بوم به جوخهٔ اعدام بسپارد.

مویه‌های دلخراش کارتر ـ سادات ـ بگین و دیگر نمایندگان جهان امپریالیسم اعم از ژاپنی، کانادایی، اروپای غربی در مرگ شاه به‌خاطر خود او نیست، بلکه بیشتر برای دلداری دادن به نوکران حلقه‌بگوشی چون ضیاءالحق‌ها، خالدها، ساداتها، ملک حسین‌ها و امثال آنهاست که اربابان خود را فراموشکار و بی‌وفا نپندارند.

تقارن مرگ شاه و ارسال نامهٔ نمایندگان کنگرهٔ آمریکا خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی شایعات دربارهٔ قتل شاه مخلوع توسط پزشک عضو "سیا" (جمهوری اسلامی ۶/ ۵/ ۵۹) را قوت می‌بخشد.

امپریالیسم آمریکا برای نجات جاسوسان خود از دست مردم ایران و احیای فوری یا

بقیه در صفحهٔ ۸

کارگران خارجی در سیستم انحصاری سرمایه‌داری (۲)

جای تعجب نیست که در اوضاع و احوال مورد بحث، شرایط واقعی میلیونها زحمتکش مهاجر با حداقل نیازها و اصول مقرر در قراردادها و پیمانهای بین‌المللی دربارهٔ حقوق بشر و عهدنامه‌ها و موافقتنامه‌های یک یا چند جانبهٔ کشورهای صادر کننده و وارد کنندهٔ نیروی کار فاصلهٔ زیادی دارند. با اینکه ظاهراً فعالیتهای زحمتکشان مهاجر در اغلب کشورهای مهاجرپذیر تحت هدایت مواد عمومی قانون کار مورد عملشان قرار دارد، عملاً آنها قربانی اشکال مختلف سیاست تبعیض‌اند. از این رو شرایط این گروه از کارگران در همهٔ جوانب زندگی اجتماعی و اقتصادی به مراتب بدتر از شرایط زحمتکشان محلی است.

زحمتکشان مهاجر بدواً در حقوق کار و شرایط کار روزمزد دچار تبعیض‌اند. مثلاً در فرانسه که شرایط کار در این زمینه بهتر از سایر کشورهای وارد کنندهٔ نیروی کار است، اختلاف سطح مزد فرانسوی‌ها و مهاجرین در کار معین نزدیک به بیست درصد است. در اغلب کشورهای اروپای باختری، روزانهٔ کار این گروه از زحمتکشان متجاوز از حد اکثر مجاز در قانون است. در جمهوری فدرال آلمان، ساعت کار کارگران مهاجر کارخانه‌های کونزون مانسمان، تورف ورکه و غیره بیش از هشتاد ساعت در هفته است.

بقیه در صفحهٔ ۵

م. ا. به‌آذین

گواهی چشم و گوش ۴

جمعه ششم تیر. ساعت شش بامداد.

شاخ و برگ باران شستهٔ درختان کوچه به پنجره می‌ساید. روشنایی سبز و نمناکی از پس پردهٔ زنبوری به درون اطاق سرریز کرده است. فضائی کوچک، با دیوارهای شیرآهک مالیده. تخت آهنی سربازیم به هر کمترین حرکتی به نالش می‌افتد. و من که تمام شب را به غلت و واغلت می‌گذرانم... از دست هم‌اطاقی‌ام شرمنده‌ام. آیا توانسته است بخوابد؟

دست و رویی می‌شوییم. نیم‌ساعتی نمی‌گذرد که در اطاقهای بالا و پائین همه سرپا هستند. به زیر می‌آییم. هوا، پس از باران تند دیشب، خیس می‌نماید. ابر نازکی، بیشتر مه تا ابر، آسمان را فراگرفته است. آفتاب تازه برآمده زوری ندارد. آیا خواهیم توانست به کابل برگردیم؟ ـ هنوز نمی‌توان دانست. به هر که می‌رسی، چیزی می‌گوید: دروغ و راست، با چاشنی خنده و متلک، و نیش نازکی از کم‌حوصلگی. طبیعی است. می‌شنوم که از کابل هلیکوپتری برای ما فرستاده‌اند. ولی جا برای همه نیست. شوخی می‌کنند.

بقیه در صفحهٔ ۴

مقام امپریالیسم در تاریخ

۱ ـ امپریالیسم، مرحلهٔ ویژهٔ سرمایه‌داری

مشخصه‌ای که لنین برای مرحلهٔ انحصاری سرمایه‌داری قائل بود به تحلیل معیارهای اقتصادی آن محدود نمی‌شود. این مشخصه تعیین مقام امپریالیسم در تاریخ، یعنی تعیین مقام آن در عصر سرمایه‌داری در مجموع آن و رابطهٔ آن با انقلاب سوسیالیستی را نیز در بر میگیرد.

امپریالیسم مرحلهٔ عالی و نهائی سرمایه‌داری است. دکترین لنین دربارهٔ مقام امپریالیسم در تاریخ، دکترین مارکس دربارهٔ خصلت ناگزیر حذف سرمایه‌داری از راه انقلاب را غنی کرده است.

بطور کلی امپریالیسم تداوم منطقی ویژگیهای اساسی سرمایه‌داری است. با وجود این، سرمایه‌داری تنها در مرحلهٔ معینی از تحول خود به امپریالیسم تبدیل میشود، آن هنگام که برخی از ویژگیهای اساسی‌اش به ضد آن تغییر شکل می‌یابد.

بقیه در صفحهٔ ۵

با فعالیتهای سندیکایی زحمتکشان جهان آشنا شویم

طبقات و مبارزات طبقات در کشورهایی که به استقلال نائل آمده اند یا در راه کسب آن مبارزه میکنند

ساختار طبقاتی این کشورها با ساختار طبقاتی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری تفاوت فاحش دارد. در کشورهای مورد بحث بقایای متعدد فئودالی و حتی در موارد معینی بقایای مناسبات برده‌داری و همچنین اختلاطی از روابط تولید ماقبل سرمایه‌داری و سرمایه‌داری وجود دارد. از سوی دیگر، این کشورها از حیث ترکیب اهمیت عددی و نقش طبقات اجتماعی شان با یکدیگر فرق قابل ملاحظه‌ای دارند. مثلا اکثر کشورهای آمریکای لاتین طبقهٔ کارگر و طبقهٔ بورژوازی بالنسبه پیشرفته‌ای دارند، در صورتی که در بسیاری کشورهای آفریقائی بورژوازی ملی و طبقهٔ کارگر با شکلبندی کاملا تازه و رو به رشدی روبرو هستند. در کشورهای آفریقائی شکل مالکیت همبودی در کشاورزی فرمانرواست. کشورهای آسیائی ساختار طبقاتی فوق‌العاده متنوعی دارند. مثلا هند دارای بورژوازی بزرگ است. نپال بورژوازی بزرگ ندارد. کامبوج ولائوس پیش از آزادی فاقد آن بودند. در اکثریت این کشورها طبقهٔ کارگر هنوز جوان و کم‌شمار است زیرا صنعت تازه شروع به رشد نموده است. البته طبقهٔ کارگر از حیث کمی هر سال زیاد می‌شود. با وجود شرایط گوناگون سیاسی و اقتصادی هریک از این کشورها، می‌توان به برخی ویژگیهای عمومی خاص طبقهٔ کارگر کشورهای تازه استقلال یافته اشاره نمود و آن را متمایز ساخت:

۱ـ نسبت ضعیف طبقهٔ کارگر در ساختار تولید، زیرا صنعت این کشورها هنوز کم رشد است. پرولتاریای صنعتی در یک رشته از کشورهای آسیا و آفریقا تنها پس از جنگ دوم جهانی آغاز به شکل گرفتن نمود.

۲ـ کارگران ساده و کم‌تخصص در پرولتاریای صنعتی تسلط دارند (در کشورهای آسیائی و آفریقائی تعداد آنان ۸۰ تا ۹۰٪ است). علت اساسی این تخصص نازل به سطح پائین آموزش مربوط می‌شود (در این کشورها ۸۰ تا ۹۰٪ جمعیت بیسوادند). معمولا در صنعت از کار زنان و خردسالان خیلی بیشتر از کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری استفاده می‌کنند.

۳ـ بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقهٔ کارگر در موسسات کوچک و متوسط تمرکز یافته‌اند. این قطعه قطعه بودن در شکلبندی شعور طبقاتی، تجمع و مبارزهٔ مشترک عموم کارگران علیه سرمایه اثر منفی دارد.

۴ـ نسبت قابل ملاحظهٔ کارگران کشاورزی.

دهقانان متحد طبیعی طبقهٔ کارگرند. آنها در کشورهای مورد بحث از حیث کمی تسلط دارند. اکثریت قاطع دهقانان در شرایط فوق‌العاده دشواری زندگی می‌کنند. در آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا سیستم قطعه‌ای بودن زمین‌ها با شرایط اسارت‌آور اجاره‌داری آن در کشاورزی تسلط دارد. اکثریت دهقانان یا صاحب مقدار ناچیزی زمین‌اند یا اصولا هیچ زمینی در اختیار ندارند. نسبت دهقانان بدون زمین نسبت به کل جمعیت روستا در هند ۶۰٪، در ایران ۶۰٪، در عراق بیش از ۸۰٪، در لبنان نزدیک به ۷۰٪، در مراکش ۵۰٪ و در آرژانتین ۷۲٪ است. ضرورت اجاره گرفتن زمین‌ها برای دهقانان از مالکان ارضی ناشی از همین وضع است.

در کشورهای آمریکای لاتین، دهقانان نه تنها بوسیلهٔ مالکان ارضی و بورژوازی خود، بلکه بوسیلهٔ انحصارات ایالات متحده و سایر کشورهای امپریالیستی نیز استثمار میشوند. مثلا کمپانی یونایتد فروت بیش از یک میلیون هکتار زمین در اختیار دارد که در آن به کشت موز، نیشکر و کاکائو می‌پردازد. آنجا، یوغ فئودالی و نیمه فئودالی مالکان ارضی با یوغ استعماری انحصارات خارجی در می‌آمیزد. بنابراین، از میان برداشتن یوغ استعماری با محو بقایای فئودالی در روستا پیوند دارد. اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقانان به رهبری طبقهٔ کارگر عامل بسیار مهمی برای تحقق دگرگونیهای ژرف انقلابی و تحکیم استقلال ملی کشورهای در راه رشد است. این اتحاد پایهٔ جبههٔ وسیع ملی را در مبارزه با امپریالیسم و استعمار نو تشکیل میدهد.

در عده‌ای از کشورهای آفریقائی زیر یوغ استعمار دو نوع بورژوازی وجود دارد. بورژوازی ملی و بورژوازی هوادار امپریالیسم یا کمپرادور.

سلطهٔ کشورهای امپریالیستی به منافع اقتصادی و سیاسی بورژوازی ملی آسیب میرساند. از این رو، این بورژوازی بطور عینی نسبت به رشد نیروهای مولدهٔ کشور و بهره‌برداری از بازار ملی مستقل از مراکز سرمایه‌خود را ذینفع میداند. بنابه قاعدهٔ کلی این قشر از بورژوازی سرمایه‌هایش را در تولید ملی به کار میاندازد و تلاش میکند اقتصاد کشور را به نفع خود از وابستگی برهاند. اما غالبا بورژوازی ملی بنا به خصلت متضاد طبقاتی اش راه سازش با امپریالیسم و فئودالیسم را در پیش میگیرد. براین اساس در شرایط مفروض سیاست این بورژوازی ممکن است مترقی یا ارتجاعی باشد. در برخی موارد بورژوازی ملی حتی در زمینهٔ اتحاد مستقیم با امپریالیسم وارد عمل می‌شود و بدینسان به انقلاب خیانت میکند.

بورژوازی هوادار امپریالیسم یا کمپرادور به بخشی از بورژوازی گفته میشود که منافع اقتصادی و سیاسی اش با منافع انحصارات خارجی پیوند نزدیک دارد. این بورژوازی به عنوان دشمن غدار نیروهای میهنپرست ملی به حفظ امتیازات انحصارات سخت علاقمند است و نقش ژاندارم سیستم امپریالیسم را بازی میکند.

در اکثر کشورهای رهائی یافته، طبقهٔ بسیار نیرومند دیگری از حیث اقتصادی وجود دارد که نفوذ سیاسی اش چشمگیر است: این طبقه از مالکان بزرگ ارضی تشکیل میشود. راجه‌های هندی، شیوخ قبائل عرب، صاحبان مزارع بزرگ آمریکای لاتین، مالکان بزرگ واحدهای بهره‌برداری و مالکان رمه‌های بزرگ، مالکان عمدهٔ جدید چون رباخواران، بازرگانان، کارمندانی که زمینهای دهقانان را پس از در آمده را خریداری میکنند وغیره.

طبقهٔ مالکان بزرگ ارضی به حفظ امتیازات خود سخت علاقمندند و بنا به قاعدهٔ کلی دشمن آشتی ناپذیر جنبش رهائی‌بخش ملی محسوب میشوند. این طبقه نیروی اصلی ارتجاع داخلی و استعمار را تشکیل میدهد.

انحصارات امپریالیستی به نظارت خود بر اقتصاد و منابع متعدد کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که سودهای افسانه‌ای از آن بدست می‌آورند، ادامه میدهند. آنها بیشرمانه در امور داخلی کشورهای رهائی یافته مداخله کرده و به فعالیت های خرابکارانه علیه حکومتهای انقلابی و توطئه چینی بر ضد آنها دامن میزنند.

از این رو، مضمون اساسی مبارزهٔ طبقات در کشورهای رهائی یافته مبارزهٔ پیگیر نیروهای ترقیخواه علیه دشمن امپریالیستی و ارتجاع داخلی است.

طبقهٔ کارگر منطقی‌ترین و مصمم‌ترین عنصر مبارزه علیه ستم امپریالیستی برای آزادی و استقلال ملی است. تامین سرکردگی طبقهٔ کارگر در جنبش رهائی بخش ملی وسیلهٔ مطمئنی در یافتن راه حل سریع برای همهٔ هدفهای اساسی آن است.

در تعدادی از کشورها که طبقهٔ کارگر ضعیف بوده و یا وجود ندارد، نیروهای دمکراتیک انقلابی که بیانگر منافع دهقانان، پیشه وران، خرده بورژوازی شهرها، روشنفکران میهنپرست و غیره‌اند در رأس جنبش رهائیبخش ملی قرار میگیرند.

مسئلهٔ شمارهٔ یک کشورهای رهائی یافته انتخاب راه رشد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. طبقات و احزاب مختلف راه حل های متعددی را برای رفع عقب‌ماندگی اقتصادی و فقر پیشنهاد میکنند. آنچه در این زمینه لازم به یادآوری است، این است که زحمتکشان و نیروهای ترقیخواه این کشورها بیش از پیش پیروزی کامل انقلابهای رهائیبخش ملی را با راه رشد غیرسرمایه‌داری همپیوند میدانند.

همانطور که تجربهٔ بسیاری از کشورها نشان داده وظیفهٔ تاریخی گردانهای طبقهٔ کارگر در این جنبش‌ها مبارزه با امپریالیسم و تکیه‌گاههای سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیکی آن در داخل و گردآوردن همهٔ نیروهای انقلابی زیر یک پرچم برای تحقق شعارهای اقتصادی ـ اجتماعی بسود توده‌های خلق است.

درباره داستان کوتاه قرقیزی

در ادبیات این زمان قرقیزی، داستان کوتاه، شاخهٔ بسیار معروفی است. حتی آن دسته از نویسندگانی هم که فرمهای ادبی سطح بالا را برمی‌گزینند، در این شاخه قلم میزنند، نویسندگان جوان هم به سوی آن کشیده می‌شوند، چرا که فرم پویای روایت و زبان تصویری آن برای بسیاری از نویسندگان بصورت مدرسهٔ ادبی تخصصی در آمده است.

از عمر داستان کوتاه بیش از نیم قرن نمی‌گذرد و در حقیقت همسال با ادبیات قرقیزی است که در سال ۱۹۲۴ پا به عرصهٔ وجود گذاشت. در این دوره قرقیزی‌ها زبان نوشتاری ملی شان را خلق کردند و آثار ادبی را به این زبان انتشار دادند.

ادبیات قرقیزی خلق‌الساعه بوجود نیامد. پیشاهنگان هنر داستان کوتاه از تجربهٔ دیگر جمهوری‌ها و بالاتر از همه، از تجربهٔ ادبیات روسی و ادبیات شوروی و همچنین روایت ها و منابع فرهنگی مردم خود سود جستند. در آنجا گوناگونی بسیار گسترده‌ای از منابع موجود است که استفاده از آنها پایان ناپذیر است.

داستان قرقیزی از زمان شکلبندی، مایه‌ها، طرحها و تکنیکهای بخشهای گوناگون فرهنگ شفاهی مردم، مثل جن و پری، شعرهای حماسی و آوازهای غنائی مردمی، گفته‌ها و ضرب المثل‌های بسیاری را مورد استفادهٔ سرشار قرار داده است. اما در نبود یک زبان نوشتاری میان مردم در حال کوچ، قصه‌های شفاهی تکیه‌گاه اصلی آن را تشکیل میدادند.

تکنیک روایت شفاهی، پایهٔ نخستین داستانهای نوشتاری قرقیزی بود، که در دههٔ بیست پیدا شدند. از میان اینها، برجسته‌ترین و مهمترینشان داستان "تیمه باز" نوشتهٔ کاظم علی بایالینف بود که بمثابهٔ نخستین کار منثور واقعگرای ملی است. تأثیر داستان شفاهی قرقیزی را میتوان در نخستین نوول قرقیزی "خانی بک" کار کاظم علی بایانتوشف و در نثر تاجلبای سادیبیکف دید. در دههٔ سی، نویسنده و شاعر علی توکمبایف به سبک افسانه‌ها، داستانهای کوتاهی چون "دات"، "پاسخ خردمند" و "آقای شکارچی" و داستان بلند "رازنوا" را نوشت که آوازه‌ای همه‌گیر یافتند. با پایان دههٔ سی، تأثیر ادبیات روسی بر کار خلاق داستان‌نویسان قرقیز توجه بیشتری را برمی‌انگیزند. تأثیر استادانی چون آنتون چخوف و ماکسیم گورکی که کارهایشان به زبان قرقیزی در آمده بود، آشکار گشت. باید خاطرنشان ساخت که داستانهایی از نویسندگان پرآوازهٔ روسی، مانند: بوریس لاورنیف، وزولد ایوانف و نیکلای تیخونف در دهه‌های بیست و سی، به آسیای میانه ـ قرقیزستان ـ راه یافتند.

در دههٔ ۴۰، دیگر داستان کوتاه در ادبیات قرقیز جا گیر شده بود. موضوع ها با کار دیگر مردم مشرق شوروی یکسان شده بود. تفاوت بین واقعیت نو و گذشتهٔ پیش از انقلاب، شوق حاصل از پیشرفتها در زندگی مردم، ساختمان سوسیالیسم، مبارزه برای اجتماعی کردن و آزادی زنان مایه‌هائی هستند که در داستانهای نویسندگان کازاخ، ازبک، تاجیک و ترکمن بکار گرفته شده اند.

در سالهای جنگ، نویسندگان قرقیز، داستانهای کوتاه بسیاری نوشتند که بیشتر آنها دارای سرشت مستند بودند. در پایان دههٔ ۴۰، نخستین کتاب، مجموعه داستانهای کوتاه و مقاله‌های نویسندگان قرقیز با نام "قهرمانان کار" بیرون آمد. در آن زمان، همچنین مجموعه داستانهائی از تاجلبای سادیبیکف با نام "رقیبان" و "روزهای مبارزه" به قلم سکین ساسیکبایف منتشر شدند.

همهٔ اینها زمینهٔ مساعدی برای باروری داستان‌های کوتاه در دههٔ پنجاه و شصت بودند. در این دوره آوای چنگیز آیتماتف از میان نویسندگان جوان قرقیز برخاست. غنای مجموعه‌ای از داستانهای چاپ شده‌اش در مسکو در سال ۱۹۵۸ توجه منقدان ادبی و کتابخوانان بسیاری را به خود جلب نمود.

پیشرفت ادبیات قرقیزی مرهون اعتلای سطح فرهنگ مردم بوده است. ترجمهٔ آثار ادبی به ویژه آشنایی با زبان روسی موجب شد که مردم از راه مطالعهٔ ادبیات روسی و جهانی سطح فرهنگ خود را بالا ببرند.

در دههٔ پنجاه، شمار روزافزونی از نویسندگان نوشتن به زبان قرقیزی را آغاز کردند. نوولها یکی پس از دیگری سربرآوردند. اگرچه نوول در ادبیات دههٔ شصت تحرک چندانی نداشت. در عوض داستانهای کوتاه و بلند نقش پویایی در ادبیات قرقیز ایفا کردند. در این دوره، داستان کوتاه به مایه‌های تازه‌ای دست یافت. تمایل نویسندگان به داستان بلند ـ شاخه‌ای که به داستان کوتاه چندان نزدیک است که مرزبندی بین آنها را مشکل می‌سازد ـ بالا گرفت. داستان بلند گسترش یافت و از جانب خوانندگان به شدت استقبال شد. در سال ۱۹۵۸ چنگیز آیتماتف رمان مشهورش "جمیله" را به پایان رساند که با "قصه‌هایی از کوه‌ها و استپ ها" جایزهٔ لنین را برای نویسنده به ارمغان آورد.

بقیه در صفحهٔ ۶



هوشنگ پورکریم

تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران از آغاز تا کنون (۱۳)

قسمت پنجم:

وضعیت زحمتکشان روستایی و جنبش های اجتماعی ایران در عهد حکومت خلفا

در آخرین سالهای عهد دولت ساسانی، ایران بیش از هر وقت دیگر آن عهد ناتوان شده بود. جنگهای طولانی و فرساینده با امپراتوری رم، رشد بلاوقفهٔ تضادهای اجتماعی مخصوصاً بین زحمتکشان روستائی و مالکان بزرگ ارضی، خودکامگی حکام محلی و تمایلات آنان در جهت استقلال از حکومت مرکزی که طبعاً به ضعف آن منتهی می شد، اسراف و تبذیر درآمدهای مملکتی در امور تشریفات بیهوده و کهنهٔ سلطنتی و تجمل پرستی اعیان و اشراف، همه و همه موجباتی برای تضعیف و یا حتی سلب مقاومت در برابر حملهٔ اعراب به پا خاسته ای بود که با ایمان مذهبی نوینی تشجیع شده بودند و در عین حال نخستین پیروزی های جنگی هم موجب ترغیب آنان می شد. در حالیکه از این سوی چیزی برای تشجیع و ترغیب نبود. حتی در اولین جنگ مهم ایرانیان و اعراب، یعنی جنگ "قادسیه" (محلی در حوالی "فرات")، با وجودی که سپاه ایران از لحاظ تجهیزات جنگی و عدهٔ نفرات برتری داشتند و به قول "بلاذری" صد و بیست هزار در مقابل نه تا ده هزار عرب بودند (۱)، فرماندهٔ ارتش ایران مأیوس به نظر می رسید. سرانجام، پس از قتل او، لشکریان ایران تار و مار شدند (سال ۱۶ هجری) و عواقبی به بار آمد که مقدم بر همه تسخیر پایتخت ساسانیان بود:

"... فرار لشکریان ایران، راه پایتخت ساسانیان یعنی تیسفون را که اعراب مداین می نامیدند، به روی ایشان گشود.
اعراب در تیسفون غنایم فراوان بدست آوردند که عبارت بود از مقادیر زیادی ظروف طلا و نقرهٔ منقوش به صورت انسان و حیوان، سنگ های قیمتی، پارچه های ابریشمی، زربفت، قالیهای زیبا، بردگان بسیار از زن و مرد، اسلحه و اموال فراوان دیگر. شهر تیسفون ویران شد، سوخته شد، غارت شد و خلوت شد و دیگر در هیچ عهدی احیاء نگشت. بخشی از ساکنان شهر که نتوانسته بودند فرار کنند کشته شدند و بخشی به اسیری و بردگی برده شدند." (۲).

چنین سرنوشتی در انتظار نقاط دیگر ایران نیز بود. چنانکه چند سال بعد، پیروزی شایان دیگری در "نهاوند" نصیب اعراب شد و "یزدگرد سوم"، آخرین پادشاه ساسانی، که در "نهاوند" امید مقاومت داشت، همراه با افراد خانواده و منسوبان درباری خود از آنجا متواری شد و سرگردان از ایالتی به ایالت دیگر می رفت تا بلکه از جناح حاکمهٔ ایران مددی برسد و بار دیگر اقتدار از دست رفتهٔ دولتش را بازیابد. ولی اکنون دیگر ایران به ایالات متلاشی شده ای تبدیل شده بود که حکام ایرانی آنها یکی پس از دیگری تسلیم می شدند و کشور به تصرف اعراب در می آمد.

مورخان قرون اولیهٔ اسلامی، نظیر "بلاذری"، "طبری" و غیره که فتوحات اعراب را از جمله در ایران توصیف کرده اند، حکام محلی هر یک از ایالات ایران و اشراف و مالکان بزرگ را در اکثر موارد به نام "دهقان" ذکر کرده اند که معمولاً اسلام می آوردند و به بزرگان و سرداران فاتح عرب می گرویدند. آنان، ضمن تعهد به پرداخت خراج ناحیهٔ خود، در جستجوی جائی در هیأت حاکمهٔ جدید بودند. فاتحان عرب نیز همکاری اشراف و مالکان بزرگ ایرانی را برای خود مغتنم می شمردند. "بلاذری" در تعقیب حوادث مربوط به فتح "مداین" و حوالی آن مینویسد:

"... جمیل بن بُصْبُهری، دهقان فلالیج و نهرین، و بِسطام بن نَرسی، دهقان بابل و خُطَرنیه، و رُفیل دهقان عال، و فیروز دهقان نهرالملك، و كوثی و گروهی دیگر از دهقانان اسلام آوردند. عمر بن خطاب نیز ممانعتی نکرد و زمین های ایشان را نگرفت و بار جزیه از گردن ایشان برداشت." (۳).

به این نحو، در اکثر مناطق ایران، حکام و "دهقانان" زمین دار، غیر از عدهٔ قلیلی، ترجیح می دادند که ناحیهٔ خود را در مقابل فاتحانی که از راه رسیده اند تسلیم کنند، به شرطی که اراضی آنان را به ایشان واگذارند. در آن موارد قلیلی هم که از آنان پایداری رخ می داد، به علت آنکه از بقیهٔ نواحی کمکی به ایشان نمی رسید، یا از پای در می آمدند و یا ناچار به قبول شرایط تحمیلی صلح می شدند. از محتوای متون تاریخی پیداست که اعراب، پس از فتح نهاوند، ضمن پیشرفت خود در ایران، با لشکر منسجم و سازمان یافته ای برخورد نکرده اند. چه بسا در یك ایالت نیز همهٔ امکانات جنگی آن در مقابله با اعراب بسیج نمی شد. یعنی تفرقه و پراکندگی به حدی بود که حتی در یك ایالت هم تمرکز قوا به وجود نمی آمد. در نتیجه، هر شهر و هر دهی از هر ایالت، بدون آنکه از کمك شهرها و دهات دیگر آن ایالت برخوردار شود، یکی یکی به وسیلهٔ اعراب تصرف می شد.

"بلاذری" در خصوص فتح سیستان که پس از فتح فارس و کرمان به دست سرداری عرب به نام "ربیع" اتفاق افتاد می نویسد:

"... میان زالق و سیستان پنج فرسنگ راه است و زالق خود دژی است. ربیع در روز مهرگان بر آن دژ هجوم آورد و دهقان آنرا اسیر کرد. دهقان جان خود را در مقابل بُزکی آکنده از زر و سیم باز خرید. سپس صلح کردند، و ربیع عهد کرد که خون او نریزد... پس از آن ربیع به دهی به نام کرکویه که در پنج میلی زالق واقع است برفت. مردم آن جای با وی صلح کردند و جنگی نکردند. سپس به روستائی به نام هیسون شد. اهل آن طعامی (از برای مسلمانان) مهیا کردند و بی جنگ و پیکار صلح نمودند. آنگاه ربیع به زالق بازگشت و چند تن راهنما برگرفت و روانهٔ زرنگ شد... و به زوشت که فاصلهٔ آن از زرنگ دو ثلث میل است رسید. اهل زوشت برون شدند و با وی جنگی سخت بکردند و گروهی از مسلمین را به هلاکت رساندند، اما سپاهیان اسلام هجوم آوردند و شکست در لشکر آنان افکندند و خلقی عظیم بکشتند و... ربیع از آن جای به ناشروذ که دهی است بیامد، با مردمان آن نبرد کرد و چیره شد... از ناشروذ به شرواذ که قریه ای است برفت و آن را بگشود. در آنجا جد ابراهیم بن بَسّام اسیر شد و به ابوعُمیر لیثی تعلق یافت.
ربیع پس از جنگی با اهل زرنگ، شهر را محاصره کرد. مرزبان آن اپرویز کس فرستاد و زینهار خواست تا صلح کنند. ربیع فرمان داد پیکری از کشتگان را آوردند و نزد یك وی نهادند. خود بر آن پیکر نشست... مرزبان چون او را دید بیمناك شد. وی را هزار برده، و با هر برده جامی زرین بداد و صلح کرد و ربیع به شهر اندر شد. سپس از زرنگ به درهٔ سنارود آمد. از آن دره گذشت و به قریتین رسید... اهل آن به جنگ ربیع شدند لکن او پیروز گردید. آنگاه به زرنگ باز آمد و... مدت امارت ربیع دو سال و نیم بود. وی در این مدت چهل هزار تن برده گرفت. امر کتابت او نیز به عهدهٔ حسن بصری بود..." (۴).

با این عبارات که در حدود فقط دویست و پنجاه سال پس از فتح ایران نوشته شده و از قدیم ترین منابع معتبر در این خصوص است، به آسانی میتوان به وضعیت دشوار جوامع روستائی ایران در حین فتح پی برد. زیرا این جوامع در واقع عمده ترین منبع تامین کنندهٔ غنایم جنگی و هدایای تضمین کنندهٔ صلح بودند. در بین این غنایم و هدایا، بعد از زر و سیم، برده بیش از همه مطلوب اغلب سرداران و خلفای عرب بود. در آن وقت از برده ها به سه نحو بهره کشی می شد: یکی در امور خانه و حرمسرا، به صورت کنیز و غلام، دوم برای نگهبانی و رزم و کارزار، و سرانجام در فعالیتهای تولیدی نظیر دامپروری، زراعت، پیشه وری و این قبیل امور. در متون تاریخی، برای هر سه مورد استفاده از کار بردگان شواهدی وجود دارد که علاقهٔ اکثریت امرا و خلفای عرب را به برده گرفتن مسجل می کند.

"پتروشفسکی"، به منظور نشان دادن بهره کشی "معاویه" از کار اسرای جنگی که به بردگی برده می شدند، با استناد به منابع تاریخی می نویسد:

"خلیفه معاویه، تنها در حجاز در زمین های خود چهار هزار برده (اسیر) را استثمار می کرد و از کار آنان هر سال صد و پنجاه هزار سبد خرما و صد هزار کیسه غله درآمد داشت. در ملك بزرگ معاویه در یمن نیز چهار هزار بردهٔ اسیر جان می کندند. در نظر نخست، این واقعیتها مایهٔ شگفتی هستند: چگونه این کار در عربستان با واحدهای کوچك نادرش امکان داشته است؟ اما "آ. لامنس" ثابت کرده است که معاویه در حجاز کارهای بزرگی برای آبیاری کرده و زمینهای "موات" را احیاء کرده بوده است. طبیعی است در عربستان که نه از زمینهای اقطاع نشانی بود و نه از صوافی (زمینهای خاص خلیفه) یا دهقانان وابسته شان اثری، معاویه از کار بردگان بهره می گرفته، در حالی که همین معاویه در سوریه و عراق با استثمار کشاورزانی که بیگاری می دادند، از زمین های صوافی خویش بهره می برده است. معاویه برای ساختمانهای تازهٔ خویش در مکه و مدینه، از بنّاکاران ایرانی (بردگان اسیر) کار می کشید." (۵).

ولی در عین حال، گذشته از برده، غنایم دیگر اعم از احشام و ابریشم و منسوجات نیز به چنگ می آمد. چنانکه "بلاذری" در واقعهٔ فتح ماوراءالنهر، که در زمان خلافت عثمان و به دست سرداری به نام "ابن عامر" اتفاق افتاد می نویسد:

"... اهل آن جای (ماوراءالنهر) نزد وی آمده پیمان صلح بستند و ابن عامر کس فرستاد که وجه صلح را بستاند. چون آن برسید همه چارپا بود و کنیز و غلام و ابریشم و لباس، پس ابن عامر بهر سپاس خدای احرام پوشید..." (۶).

این غنایم، گذشته از آن بخشی که به سرداران و سربازان تعلق می گرفت، به مرکز خلافت ارسال می شد تا به مصرف اشراف و اعیان و شیوخ عرب و مخارج دولت نوبنیادی برسد که بعداً امپراتوری بنی امیه و بنی عباس از آن سر برافراشت. ولی با وجود این، غنایم جنگی و هدایای ناشی از صلح، به علت آنکه منظم و از لحاظ دوام و استمرار تضمین شده نبود، نمی توانست رضایت کامل این دولت را فراهم آورد. چارهٔ کار در این بود که امرای عرب نیز همان شیوهٔ باج و خراج ستانی آماده و تجربه شده ای را که از عهد دولت ساسانی در ایران باقی مانده بود به کار بگیرند.

ادامه دارد

یادداشت ها:

۱– احمد بن یحیی البلاذری: "فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران"، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۵۵
۲– "تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم میلادی"، ترجمهٔ کریم کشاورز، از انتشارات پیام، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۳، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵
۳– بلاذری: همان منبع، صفحهٔ ۶۶
۴– بلاذری: همان منبع، تلخیص صفحات ۲۶۹ تا ۲۷۱
۵– ای. پ. پتروشفسکی، ی. آ. بلیانف: "سه مقاله دربارهٔ بردگی"، ترجمهٔ سیروس ایزدی، از انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۶، صفحات ۲۹ و ۳۰
۶– بلاذری: همان منبع، صفحهٔ ۲۹۱

بقیه: گواهی چشم و گوش

در خیابان مدخل ساختمان فرماندهی هنگ قدم می‌زنم. برکناره چاله‌های آب باران، گنجشک‌ها جست و خیز می‌کنند و، همین که نزدیک می‌شوم، یکباره پر می‌کشند. پیکر عبوس تانک، خاموش و بی حرکت، بر سکوی خود مانده است. آن بالا، آهسته و بی خیال، سربازی مسلسل تانک را گردگیری می‌کند. همه جا آرام است. نه آژیری، نه فریادی، نه سراسیمگی و شتابی، و نه شلیک تیری... و اینجا پکتیا ست، استان "آشوب زده"، در مرز پاکستان!

چاشت می‌خوریم و با زبادودلی به محوطه هنگ می‌آئیم. نگاه‌ها خود بخود، به آسمان می‌رود. باد گوئی ابرها را می‌راند. پهنه لاجورد گسترده‌تر می‌شود. ماشین‌ها سر می‌رسند. مژده! رفتنی هستیم!

هشت و پنجاه و هشت دقیقه، پرواز از خوست. و یکبار دیگر، چشم‌انداز پرشکوه درّه‌ها و کوه‌ها، و در تنهایی تیز و ناهموار سنگها، رگه‌های برف، لکه‌های سبزگیاه.

نه و چهل دقیقه، فرودگاه کابل، گستره خاکی رنگ در تابش خیره کننده آفتاب. و در حاشیه پهناور آن، گله‌های هواپیما و هلیکوپتر و کامیونهای سرباز. "مرغزار ما به شیر آراسته است..."

در اقامتگاه، تا ریش بتراشم و حمام کنم و آماده شوم، ساعتی می‌گذرد. برنامه فشرده‌ای در پیش است. مهماندار جوان ما می‌آید و ما را به بازدید کارخانه نان کابل می‌برد که سالها پیش به دست مهندسان شوروی ساخته شده است.

دیر رسیده‌ایم. آن دسته از دوستان که دیروز به مزار شریف در شمال کشور رفته و سرشب برگشته‌اند، امروز فرصت داشته‌اند که زودتر بیایند و بخش‌های مختلف کارخانه را ببینند.

به جمع می‌پیوندیم. بوی نان تازه پخت در هوا موج می‌زند. "رئیس ارزاق عمومی"، مردی میانه بالا و تنومند، کاسکت سفید رنگی کج برسر نهاده و تا ابروان پایین کشیده، تند و تند می‌گوید و پاسخ می‌دهد و مترجم به انگلیسی برمی‌گرداند.

سیصد هزار تن گندم، یک دهم محصول کشور، هرساله در این کارخانه تبدیل به انواع نان می‌شود. ده درصد کارگران زن هستند و مزدی برابر مردان می‌گیرند. کلاسهای سوادآموزی دایر است و پیشرفت دارد.



<در تالار اتحادیه کارگران کارخانه نان>

"کارخانه نان زیر نظر اداره ارزاق عمومی کار می‌کند که نان و چای و قند کشور را در دست دارد. برای کارمندان دولت، -کشوری و لشگری، هر دو- ما تاکنون سیصد هزار کوپن تقسیم کرده‌ایم، و اگر هر خانواده را هفت تن بگیریم، نزدیک به دو میلیون از جمعیت کشور زیر پوشش مستقیم این اداره‌اند. این کار در تثبیت قیمت خواربار تأثیر بسزائی دارد."

ما را به اجتماع کارگران در محل اتحادیه، که ساختمانش در بیست قدمی با کارخانه فاصله دارد، دعوت می‌کنند.

تالاری بزرگ و پهناور با ستونهای کلفت چارگوش، دیوارهای سفید و پنجره‌های بلند. میزهایی در ردیف چیده و ظرفهای پر از کلوچه محصول کارخانه و شیشه‌های کوکاکولا و فانتا روی آن نهاده‌اند. می‌نشینیم، و هنوز طنین انبوه کف زدنها در تالار پیچیده است. سربازو ماموران حزبی مسلح جا به جا در میان کارگران دیده می‌شوند. حضور انقلاب و نبرد انقلابی. بر دیوار صدر تالار، چند پوستر، و در کنج، تخته سیاهی که بر آن با گچ نوشته است:

زعزمم بر نمی‌گردم منم مفتون آزادی
وطن لیلای من باشد منم مجنون آزادی

پس از ده دقیقه‌ای که به پذیرایی و خوشامد از سوی میزبانان می‌گذرد، نماینده اتیوپی، بلند بالا و باریک، و در تیرگی چهره سخت گشاده‌رو و صمیمی، برمی‌خیزد و درباره همبستگی نیروهای دموکراتیک جهان با افغانستان انقلابی سخنانی می‌گوید. از دوستان عرب ما نیز، یکی دو تن در همین زمینه سخنرانی می‌کنند. آنگاه رئیس ارزاق عمومی پاسخی گرم و زنده می‌دهد و در ضمن می‌گوید:

"کارگران افغانستان اکنون با دیگر زحمتکشان و میهن‌دوستان تکیه‌گاه اصلی حکومت خلق‌اند و جانانه از آن دفاع می‌کنند. در اعتصابی که ماه گذشته ضد انقلاب از پاکستان اعلام کرد و رادیوهای آمریکا و چین و همسایه غربی چندین روز و شب تبلیغ کردند، شورشیان، با اعتماد بر آنکه روز جمعه کارخانه تعطیل است، خواستند دستبردی به اینجا بزنند و با در دست گرفتن نان پایتخت مردم را در فشار بگذارند. ولی هشیاری و پایداری کارگران، که برای دفاع بسیج شده بودند، امید پلید شان را بر باد داد".



<در کارخانه نان کابل>

بازدید پلی تکنیک کابل در پیش است. باید برویم. دست‌هایی به گرمی از هر سو فشرده می‌شود. سخنانی در دوستی و همبستگی بر زبانها می‌گذرد.



<در پایان اجتماع جوانان در پلی تکنیک کابل>

در آفتاب ظهر، از خیابان‌های تفته می‌گذریم. و اینک پلی‌تکنیک، ساختمانی بزرگ و گسترده، روشن، که آن نیز هدیه سالها پیش دولت شوروی است به افغانستان، با همه تجهیزات و کتابخانه و کادر آموزشی آن. اینجا هزار و هشتصد دانشجو در رشته‌های مهندسی تحصیل می‌کنند که از آن میان پنج درصد دخترند.

شتابان از آزمایشگاه‌های مختلف می‌گذریم. اما، در طبقه بالا، موزه بسیار غنی سنگهای معدنی کشش دیگری دارد. در برابر هر قفسه درنگ می‌کنیم: بلورهای کانی، سنگ آهن، مس، زغال سنگ، انواع مرمر، مالاکیت، لاجورد، یاقوت، زبرجد، زمرد کبود...

سازمان دمکراتیک جوانان افغانستان در سرسرای پلی‌تکنیک اجتماعی ترتیب داده است. بالای صفه بیرونی و در دو سوی پلکان ورودی، جوانان و دانشجویان ایستاده‌اند و با کف زدن از ما پذیرائی می‌کنند. به درون می‌رویم. در سرسرای پهناور، چند ردیف میز چیده‌اند. از جبهه شیشه‌ای ساختمان، روشنایی تا زوایای سرسرا نفوذ می‌کند و رنگ مهربانی و آشنایی به چهره‌ها می‌دهد: می‌نشینیم، - مهمانان و جوانان میزبان. دبیر سازمان جوانی کوتاه، با چهره تکیده و تارهای سفید در خرمن موهای سیاه سخنرانی آغاز می‌کند. لهجه دری شیرینی دارد، کمی تند زبانی. از مبارزه جوانان در مرحله تدارک انقلاب ثور، و بویژه از نقش بسیار مؤثرشان در براندازی دیکتاتوری امین، می‌گوید. در پایان هم، وظایفی را که جلسه اخیر فعالان و مسئولان سازمان اعلام داشته است برمی‌شمارد: آموزش تئوری انقلابی، دفاع از انقلاب تا نابودی دشمنان، پرورش نسل جوان با روحیه همبستگی بین‌المللی، شرکت وسیع جوانان در ساختمان جامعه.

واکنون نوبت نایب رئیس سازمان همبستگی ملت‌های آفریقا و آسیا است که سخن بگوید. پس از او هم نمایندگان فلسطین، یمن دموکراتیک، جمهوری دموکراتیک آلمان و جوانی سیاه پوست از آمریکا که ریاست جنبش ضد امپریالیستی در همبستگی با جنبش‌های رهایی بخش آفریقاییان را برعهده دارد، در برابر بلندگو می‌ایستند. از آن میان، دوست آلمانی مژده می‌دهد که جمهوری دموکراتیک آلمان چاپخانه بزرگی به افغانستان هدیه کرده است که تا سه ماه دیگر در کابل آماده کار خواهد بود و خواهد توانست در هر ساعت چهل هزار نسخه روزنامه شانزده صفحه‌ای چاپ کند. و، در پایان گفتار خود با قدرت ایمان می‌افزاید:

جهان صلح و دموکراسی و سوسیالیسم آنقدر نیرو دارد که دستاورد انقلابی خلق‌ها را از حملات امپریالیسم حفظ کند."

جلسه در طنین کف زدنها و هلهله جوانان پایان می‌پذیرد.

به اقامتگاه خود برمی‌گردیم. فرصت کوتاهی برای نهار هست. غنیمت می‌شماریم.

چهار بعد از ظهر، بازدید از کودکستان "شیرپور". اینجا ششصد کودک، از سه ماهه تا هفت ساله، نگهداری و تربیت می‌شوند.

به اطاقها و خوابگاه‌ها که کودکان پس از نهار ساعتی در آن می‌خوابند سر می‌کشیم. آموزگاران و خانم مدیر کودکستان راهنمایی‌مان می‌کنند. و بازیچه‌ها، نقاشی‌ها، و کارهای دستی کودکان را به ما نشان می‌دهند. همه چیز پاکیزه و مرتب می‌نماید. در هر اطاق، عکس‌های مادران، و گاه نیز یکی دو عکس از پدران کودکان بر صفحه‌ای نصب شده به دیوار آویخته است. در زیر آن فهرستی از نامهای پسر و دختر هست که برای من سخت آشنا ست و از برادری دو ملت ایران و افغان حکایت می‌کند: هرمز، فرهنگ، مهرداد، آذر، مهین‌دخت، نوشین...

در کابل هفده کودکستان هست و کودکان، پس از پایان آن، به سال اول دبستان می‌روند. میزان حقوق کارکنان به نسبت ایران بسیار کم است. خانم مدیر کودکستان، با پانزده سال سابقه خدمت سه هزار و پانصد افغانی در ماه می‌گیرد که معادل پانصد تومان ماست.

چهار و نیم بعد از ظهر در مسجد شیرپور با روحانیان کابل ملاقات داریم.



<رئیس جمعیت علمای افغانستان هنگام سخنرانی در مسجد شیرپور>

مسجدی تازه‌ساز، از آجر و سنگ. شبستانی وسیع. زیلوهایی تازه شسته، با نقش چهارخانه بزرگ، بر کف شبستان. اما در صدر، پیرامون محراب بلند مرمرین که کتیبه‌ای از آیات قرآن دارد، قالی‌هایی گسترده و تشکهایی برای مهمانان چیده است. آقایان علما در ضلع دیگر، و همچنین روبروی محراب، نیم حلقه وار نشسته‌اند. کفش‌ها را در مدخل شبستان در می‌آوریم. سلام علیکم. سلام علیکم.

بر تشک‌ها جا می‌گیریم و یک‌چند از این سو و آن سو سرفرود می‌آوریم. منتظریم. رئیس جمعیت علمای افغانستان به پا می‌خیزد. مردی است بلند بالا و تنومند، با رفتاری بسیار ساده، آمیزه‌ای از شرم و وقار. عمامه و پیراهن بلند و شلوار افغانی‌اش همه سفید است، مانند برف، و تنها یک جلیقه سیاه روی پیراهن پوشیده است. ریش تُنُکی حاشیه رخسارش را می‌پوشاند، اما پشت لب بی مواست. پس از تلاوت آیاتی از قرآن و اشاره به حدیث نبوی از برادری و برابری ابناء بشر و لزوم شفقت و یاری‌شان به یکدیگر و نهی از ستمکاری سخن می‌گوید. آنگاه سید محمدعلی شاه توکلی، شیعه و نایب رئیس جمعیت علما[1]، برمی‌خیزد و سخن از وحدت مسلمانان به میان می‌آورد. پس از آن، چند تن از مهمانان در زمینه همبستگی ملت ها و پشتیبانی از جنبش‌های رهایی از ستم استعمار نو و استثمار سخنانی می‌گویند و ملاقات به پایان می‌رسد.

ساعت پنج و نیم است. به مرکز سازمان دموکراتیک زنان افغانستان می‌رویم. تالار کوچک، آراسته به گل و گلدان چینی و چند تکه کار سوزن‌دوزی، پر از بانوان افغانی است و هنوز گروهی دم در ایستاده‌اند. هوا گرم است. لیوانهای نوشابه و یخ در گردش است و از عهده گرما و تشنگی برنمی‌آید.

خانم ثریّا، رئیس سازمان، خوشامد می‌گوید و با یادآوری کوتاهی از گذشته، می‌افزاید که سازمان دموکراتیک زنان افغانستان پانزده سال پیش به همّت دکتر آناهیتا راتب زاد تأسیس شد و در این مدت در همه مبارزات مردم افغانستان شرکت داشت. افراد سازمان در جریان انقلاب هفتم اردیبهشت و در قیام ششم دی برای سرنگون ساختن حفیظ الله امین، بویژه در برقراری ارتباط، رساندن دستورها، فراردادن کسانی که تحت پیگرد بوده‌اند و نگهداری از فعالان حزبی خدمات بسیار ارزنده‌ای

بقیه در صفحه مقابل

کارگران خارجی در سیستم ...

در ایالات متحده که دولت آن بیشرمانه در امور داخلی کشورهای دیگر مداخله میکند و کارزار تبلیغاتی "برای دفاع از حقوق بشر" به راه می اندازد ـ زحمتکشان مهاجر آمریکای لاتین و آسیا در شرایطی بدتر از شرایط سیاهان آمریکا، "شهروندان منطقه دوم" بسر می برند. مجله اشپیگل می نویسد: "اکنون در آمریکا فقط از "دو جامعه نابرابر و جدا از یکدیگر" صحبت می شود: جامعه سفیدان و جامعه سیاهان. اما در اواسط دهه هشتاد شاهد تکوین جامعه سوم خواهیم بود، شامل اقلیتی بسیار پرشمار که بسی محروم تر و کم آگاه تر از جامعه نخستین و ور از قدرت سیاسی اند. شرایط این اقلیت بدتر از همه است. مدرسه هایشان وضع بسیار بدی دارد و کثیف ترین کار را انجام میدهد و حقوقی کمتر از سیاهان دارد".

سپس مجله به شهروندان آمریکای لاتینی مقیم ایالات متحده اشاره میکند که با سرخپوستان یک اقلیت ملی را تشکیل میدهند که تحت تبعیض فراوانند. حتی طبق تیپ شناسی که توسط جامعه شناسان بورژوائی آمریکا انجام گرفته و مورد عمل آنهاست، زحمتکشان مهاجر به "طبقه پست" جامعه مربوط میشوند.

اگرچه قانون مهاجرت آمریکا ظاهرا دمکراتیک است، لکن سیاست واقعی در حق کارگران خارجی کاملا چیز دیگری بوده و خواهد بود. مثلا شرایط کار کارگران کشاورزی مکزیکی که در ایالات متحده کار میکنند، در قانون خاصی مناسب توصیف شده، اما عملا مزد شان چهار بار کمتر از کارگران آمریکائی است.

کارفرمایانی که به استثمار مهاجرین میپردازند، معمولا در زمینه های حفاظت فنی، حمایت کار، تأمین اجتماعی و هزینه های تربیت حرفه ای کارگران صرفه جوئی میکنند. از این رو، تعداد حوادث کار، بیماری های حرفه ای بین کارگران مهاجر بطور محسوس زیادتر از کارگران محلی است. علاوه براین، دولتها و کارفرمایان از اجرای موافقتنامه ها و قرارداد های منعقده بین کشورهای وارد کننده و کشورهای صادر کننده نیروی کار که اجرای مقررات مساوی را در تأمین اجتماعی برای زحمتکشان مهاجر و خانواده هایشان و همچنین اعطای نعمات و خدمات اجتماعی دیگر را به این افراد تکلیف میکند، طفره میروند.

در مسئله مدد معاشهای خانوادگی و بیکاری برای کارگران مهاجر قیود و شرطهای ویژه ای وجود دارد. در فرانسه مدد معاشهای خانوادگی برای پرتغالیها پنج بار و برای اسپانیائی ها دو و نیم بار کمتر از فرانسوی هاست. در سوئیس و برخی کشورهای دیگر کارگران خارجی حق دریافت مدد معاشهای دوران بیکاری را ندارند. اگر در برخی کشورها، مانند جمهوری فدرال آلمان این حق برای کارگران وجود دارد، قانون مورد عمل اقامت کارگران را پس از بیکار شدن در مدت معینی منع میکند. در فرانسه، کارگران مهاجر باید ثابت کنند که "به تقصیر خود بیکار نشده اند".

این نکته لازم به یادآوری است که در همه کشورهای مهاجرپذیر، کارگران مهاجر سهم خود را مرتب به صندوقهای تامین اجتماعی می پردازند و در عوض مبالغ دریافتی شان بابت اعانات خیلی کمتر از وجوه پرداختی است. مثلا در جمهوری فدرال آلمان در ۱۹۷۱، پرداختهای کارگران مهاجر ۱۷٪ درآمدهای بودجه تامین اجتماعی بود. در ۱۹۷۰ـ۱۹۷۲ این کارگران بابت مالیات بر درآمد بیش از ۱۲ میلیارد مارک به بودجه فدرال و محلی پرداخت کردند. در سالهای مورد اشاره اعاناتی که در آلمان فدرال بابت تامین اجتماعی، برآوردن نیازهای فرهنگی، آموزش حرفه ای به کارگران خارجی پرداخت شد، ۲۵ میلیون مارک یعنی دو درصد مبلغ مذکور است. در فرانسه نیز مجموع سهام بیمه های پرداختی مهاجرین یک میلیارد فرانک از مبلغ دریافتی اعانات مختلف بیشتر بوده است.

توصیه های ویژه قضائی (که در کشورهای جامعه اقتصادی اروپا وجود دارد) در مورد شرایط زندگی کارگران مهاجر بطور منظم در عمل ندیده گرفته میشود. کارگران خارجی و خانواده هایشان معمولا در خانه های متعفن و آلوده در شرایط مغشوش در هم ریخته زندگی میکنند. مالکان خانه ها (که غالبا خود مؤسسات هستند) اجاره های سرشاری از این مستأجران ستمدیده دریافت میدارند. طبق آمارگیری ها بیشتر کارگران مهاجر اروپای غربی و آمریکای شمالی در محله های پست زندگی میکنند. تنها در پاریس صدها هزار مهاجر در ۱۱۷ حلبی آباد زندگی میگذرانند. عده زیادی از آنها از انواع مختلف بیماری، مخصوصا بیماری سل رنج میبرند. در ایالات متحده میلیونها کارگر مهاجر مخصوصا مهاجرین آمریکای لاتین در خانه های محقر شهرهای بزرگ نیویورک، شیکاگو، لوس آنجلس روی هم انباشته اند و در شرایط فقر سیاه، پریشانی، نبودن ابتدائی ترین وسائل بهداشتی و رفاهی زندگی میکنند. مهاجرین آسیائی نیز در همین محله های پست مسکن دارند. مثلا در منطقه چینی های سانفرانسیسکو تراکم جمعیت ده بار بیشتر از شاخص متوسط شهری است. اجاره خانه در آنجا ۲۵٪ بیشتر از اجاره وسط شهر است و سطح بیماری سل بالاتر از تمام کشور است.

اعضای خانواده های مهاجر نیز قربانی تبعیض و استثمار اند. در کشورهای جامعه اقتصادی اروپا، علیرغم مقررات قانونی و اداری عریض و طویل درباره تامین کودکان و برخورداری سایر اعضای خانواده مهاجر از حق آموزش و تربیت حرفه ای عملا از حقوق مذکور برای خانواده مهاجرین خبری نیست.

طبق برآورد انجمن فدرالی اتحادیه کارفرمایان در جمهوری فدرال آلمان بیش از ۵۰۰ هزار کودک کارگر خارجی بجای تحصیل کار میکنند. دولت فدرال در تنظیم بودجه تأمین اجتماعی، تعلیم و تربیت وغیره این کودکان را به حساب نمی آورد. در آغاز دهه ۷۰ مقامات دولتی از ۶۰۰ هزار کودک مهاجر خارجی مقیم جمهوری فدرال آلمان، فقط ۹۰ هزار تن از آنها را برای آموزش در نظر گرفتند. در برخی ایالات جمهوری فدرال آلمان قانون آموزش اجباری برای کودکان مهاجر وجود ندارد. در اغلب کشورهای پیشرفته صنعتی سرمایه داری وضع مشابهی حاکم است. بنابراین در کشورهائی که دروازه های خود را به روی توده عظیم نیروی کار خارجی میگشایند، استثمار کودکان فزونی مییابد.

در اکثر کشورهای سرمایه داری که بطور وسیع به نیروی کار خارجی متوسل میشوند، مهاجرین "غیرقانونی" از همه حقوق محرومند. میدانیم که در خارج از شکل های قانونی برای پذیرش نیروی کار مهاجر، مؤسساتی وجود دارند که کارگران خارجی را به اشکال غیرقانونی (به عنوان توریست های دارای پاسپورت جعلی یا حتی بدون هیچ پاسپورت) وارد کشور میسازند. شرکتهای مذکور دهها هزار کارگر خارجی را که قاچاقا از مرزهای کشورهای اروپای باختری یا ایالات متحده گذشته اند، جلب میکنند. این نوع کارگران خارجی به علت نداشتن مدارک لازم، ندانستن زبان و بی اطلاعی از قوانین و رسوم کشورهای محل اقامت و ترس از اخراج توسط پلیس، ناچارند برای یافتن کار تن به هر شرایط بدهند. شرکتهای مذکور این قبیل کارگران را به انحصارات "اجاره" میدهند و در ازاء این خدمت بخشی از مزد شان را می بلعند. تصادفی نیست که سندیکاهای پیشرو استثمار کارگران خارجی را "شکل جدید بردگی" تلقی کرده و پروفسور سوئیسی هوفمان نووتنی آنرا "فئودالیسم جدید" توصیف کرده است.

شرایط زندگی مکزیکی هائی که برای کار کردن قاچاق به ایالت های جنوبی ایالات متحده آمریکا میآیند، سخت دشوار است. بنابه اعتراف ر. مارشال وزیر کار پیشین ایالات متحده: "... چنانچه بخواهیم میتوانیم، کارگرانی را که مدرک ندارند وادار به سکوت کنیم. اگر آنها از کارفرمای خود در پرداخت نامرتب و کمی دستمزد شکایتی داشته باشند، یا از شرایط کار خود ناراضی باشند... فقط میتوانند آن را به خدمات مهاجرت اعلام کنند. بنابراین، کارگران مذکور در محیطی سرشار از ترور دائمی زندگی میکنند." (نیویورک تایمز ۲۵ آوریل ۱۹۷۷)

به گفته خبرگذاری یوپی، در مزارع ایالت آریزونا که به برادر سناتور باری گلد واتر تعلق دارد، کارگران مهاجر ناچارند از بام تا شام بخاطر مزد ناچیز جان بکنند. آنها در این مزارع مانند اردوگاه های اجباری، زیر مراقبت شدید گاردهای مسلح، در شرایط آلوده، محروم از هرنوع مراقبت پزشکی کار میکنند و شبها در زیر سقف آسمان روی صندوقهای چوبی که خود ساخته اند به خواب میروند.

ادامه دارد

مقام امپریالیسم در ...

لنین یادآور شده است که همه تضاد های شیوه تولید سرمایه داری در دوران امپریالیسم شدت فوق العاده ای می یابد. او در تحلیل خود به این نتیجه میرسد: "امپریالیسم مرحله تاریخی ویژه سرمایه داری است. این ویژگی به سه گروه مربوط میشود. امپریالیسم:

۱ـ سرمایه داری انحصاری است
۲ـ سرمایه داری انگلی یا گندیده است
۳ـ سرمایه داری محتضر است".

انتقاد لنین از تئوری امپریالیسم کائوتسکی

لنین در بررسی خود درباره مسایل امپریالیسم نخست می بایست تئوری های رفرمیستی را مورد انتقاد شدید قرار دهد. زیرا تئوریهای مذکور طبقه کارگر را در عرصه ایدئولوژیک خلع سلاح میکرد و رشد مبارزه انقلابی را در سرنگونی رژیم سرمایه داری متوقف می ساخت. کائوتسکی مغز متفکر بین الملل دوم تاکید می نمود که امپریالیسم محصول سرمایه داری صنعتی بسیار پیشرفته است و ماهیت آن در الحاق هرچه بیشتر مناطق کشاورزی به کشورهای صنعتی خلاصه میشود. این دریافت با مارکسیسم تباین دارد، زیرا تضاد های خاص مرحله جدید سرمایه داری را مسکوت میگذارد و ویژگی عمیق سرمایه داری را که عبارت از سلطه انحصارات است، به فراموشی میسپارد و آنگاه از این تئوری سازی نتیجه میگیرد که امپریالیسم چیزی جز یک سیاست تعویض پذیر یا سیاست دیگر نیست. لنین می نویسد: "نکته اساسی این است که کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا می کند، بدین معنا، که الحاق نمودن مناطق را سیاست "برتر" سرمایه مالی می داند و در برابر این سیاست، سیاست دیگر بورژوائی را قرار می دهد که گویا همیشه بر اساس وجود سرمایه مالی چنین چیزی امکان پذیر است" (و. لنین: آثار، ج ۲۲، صفحه ۲۹۱).

کائوتسکی با جدا کردن سیاست امپریالیسم از اقتصاد، در حقیقت با امپریالیسم کنار می آید، زیرا همانطور که لنین خاطرنشان ساخت، اگر مبارزه با سیاست تجاوز انحصارات پایه های سلطه اقتصادی را نلرزاند، حرف مفتی بیش نخواهد بود.

لنین تئوری رفرمیستی دیگر کائوتسکی مافوق امپریالیسم را نیز مورد انتقاد قرار داد. از نظر کائوتسکی رشد سرمایه داری به در آمیختن سرمایه های ملی و همه تراست ها در یک تراست منجر می شود. این امر موجب می شود مبارزه بین امپریالیستهای کشورهای مختلف پایان یابد و مرحله "مافوق امپریالیسم" برقرار شود. لنین این تئوری را "فوق بلاهت" نامید. او تصریح نمود که خود این اندیشه که وجود کارتل های بین المللی در امپریالیسم امکان خواهد داد که بین کشورها صلح برقرار شود، در سطح تئوری کاملا پوچ است و در پراتیک چیزی جز دفاع از امپریالیسم نیست و موجب تضعیف شعور طبقاتی پرولتاریا می شود.

انتقاد از تئوری های "امپریالیسم ناب" و "سرمایه داری سازمان یافته"

تئوری "امپریالیسم ناب" که بوخارین سعی داشت آنرا در برنامه حزب کمونیست (بلشویک) روسیه وارد سازد، متغیری از اندیشه های کائوتسکیستی است.

طبق این تئوری، انحصارات با حذف خصلت هرج و مرج و خود بخودی تولید کالائی و همچنین با از میان بردن تضاد های آشتی ناپذیر خاص آن بکلی سراسر اقتصاد اجتماعی را تغییر خواهند داد. لنین نشان داد که سرمایه داری انحصاری روبنائی است که بر شالوده سرمایه داری قدیم بوجود آمده است. "امپریالیسم ناب" هرگز وجود نداشته، هیچ جا وجود ندارد و هرگز در خارج از سرمایه داری وجود نخواهد داشت.

سپس تئوری "امپریالیسم ناب" به شکل تئوری "سرمایه داری سازمان یافته" اصلاح و پیشنهاد شد. این تئوری که توسط ر. هیلفردینگ عنوان شده بود، در کنگره ۱۹۲۷ سوسیال دموکرات های آلمان بطور رسمی مورد قبول قرار گرفت. مؤلفین تئوری مورد بحث عقیده داشتند: سرمایه داری که در آن دوره جزئا استقرار یافته بود، اکنون خصلتی سازمان یافته دارد. انحصارات رشد دایمی اقتصاد را بدون بحران و آشوب تأمین کرده اند و سرمایه داری وارد عصر پیشرفت جاویدان شده است. دیری نپائید که واقعیت روی این تئوری مورد ستایش فرصت طلبان راست خط بطلان کشید. بحرانی که در ۱۹۲۹ نمودار شد در سراسر تاریخ سرمایه داری تا آن زمان عمیق تر و مخرب تر بود.

تزهای لنین که ماهیت امپریالیسم را پرده برداشت، امروز نیز سلاح تئوریک نیرومندی در خدمت طبقه کارگر است که به اعتبار آن میتوان حلقه به گوشان امپریالیسم: سوسیالیستهائی را که می کوشند جان تازه ای به تئوری سرمایه داری "کنترل شده" و "سازمان یافته" بدمند، رسوا ساخت.

۲ـ امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است

رشد امپریالیسم به فرمانروائی انحصارات انجامید. لنین برای پدیداری انحصارات به چهار شکل اساسی زیر اشاره میکند:

بقیه در صفحه ۷

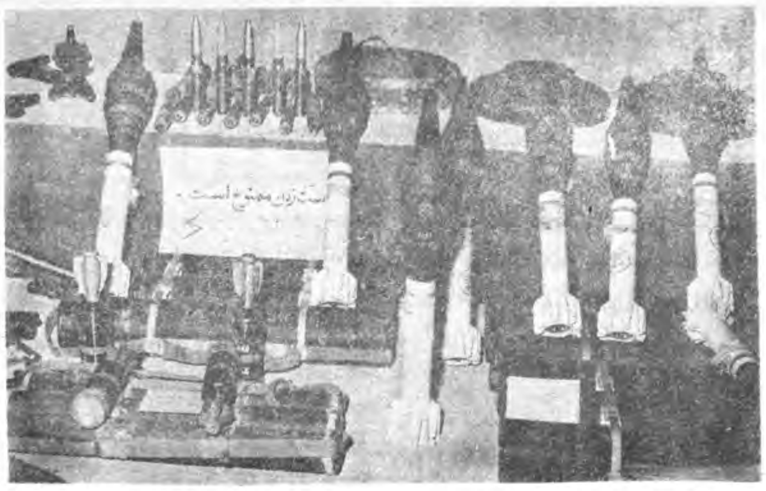
بقیه گواهی چشم و گوش

انجام داده‌اند. امروز نیز، فعالیت سازمان در امر سوادآموزی و آشنا کردن زنان به حقوق و وظایف انقلابی خویش چشمگیر است.

هوا از تابش نورافکن‌های تلویزیون داغ شده از زیاد بودن ... های بردن در گوشه‌های تالار کاری ساخته نیست. با این همه، نمایندگان ... ویتنام، مغولستان، اتیوپی و اتحاد شوروی سخنرانی می‌کنند و پیام زنان و مادران کشور خود را به زنان دلاور افغان تسلیم می‌کنند.

بیرون می‌آئیم.

ساعت هفت به دیدن سلاح هایی که از شورشیان گرفته شده است می‌رویم.



«گوشه‌ای از سلاحهای بدست آمده از شورشیان»

جایی انبار مانند با سقف بلند و سکوهایی در وسط و در کنار دیوارها. توده انبوهی از انواع تفنگ‌ها و مسلسل‌ها و موشک‌ها و مین‌ها ساخت پاکستان، آلمان غربی، چین، ایران، آمریکا آنجا ریخته است. می‌توان تیپی را با این جنگ افزارها مسلح کرد. ولی این همه، و بارها بیش از این، از رزم شکست‌ناپذیر مردمی که مصمم به حفظ دستاوردهای انقلاب خویش اند عاجز است و آنچه نصیب دشمنان خلق زحمتکش خواهد شد ننگ است و نفرین تاریخ.

۱ــ و او تنها کسی است که اینجا عمامه سیاه به سر دارد.

بالاسی

محمد قاسم زاده

دست و صورتش را که شست با سلام وارد اتاق شد. با مهمانان که غریبه بودند رودربایستی داشت با صاحبخانه نه. خودش را از مهمانان کنار کشید. و به آنها نزدیک شد. از نگاهش خجالت و شرم می‌بارید. گوشه اتاق نشست. پشت به دیوار داد و کمرش را راست کرد. سینی چای که نزدیکش شد دست برد و استکان چای را برداشت. چای داغ را هورتی بالا کشید. خجالت می‌کشید خستگیش را نشان دهد. اما معلوم بود که چقدر خسته است. زوارش دررفته بود. خیلی کم حرف می‌زد. حتی وقتی به او گفتم:

ــ پدر خسته نباشی

لبخندی از سر خجالت زد و آرام گفت:

ــ مرحمت شما زیاد.

به او نزدیک شدم. اما حرفی نزدم گذاشتم تا آرام چایش را بخورد و خوب به دیوار تکیه دهد. همه بیرون رفتند. همینکه حالش جا آمد. گفتم:

ــ پدر خیلی خسته شدی. بخواب.

ــ به خستگی عادت دارم. هیچ وقت از بدنم بیرون نرفته. هر روز که خسته می‌شوم هنوز استراحت شب خستگی را از تنم درنیاورده باید بلند شوم.

ــ تو مگه اهل محل نیستی.

ــ نه خونم الموته. میدونی کجاست؟

ــ آره. بین قزوین و طالقان.

ــ آی پیرشی. تا حالا آنجا رفته‌ای؟

ــ نه، اما شنیده‌ام.

سیبی پوست میکند. صبر می‌کنم تا سیب را بخورد. خودش را جابجا می‌کند. نزدیک می‌شود. بلند می‌شوم و برایش چای می‌ریزم.

اسمش باقر است اما به او بالاسی می‌گویند. لهجه قزوینی دارد. مردم خیال میکنند که ترک است:

ــ بچه بزرگم کلاس چهارم یازده سال داره. دو تا دختر دارم. اولی کلاس اوله هفت سال داره. دومی چهار ساله‌س.

ــ دلت تنگ نشده. چند ماهه اینجائی؟

ــ ای سه چهار ماهی میشه. باید عادت کرد. احتیاج زورش به محبت می‌چربه. چکار کنم.

سنی از ش نگذشته، اما شکسته شده. حسابی هم شکسته شده. خودش هم این را قبول دارد. مثل سابق نمیتواند کار کند. کمرش خم شده و پاهایش ورم کرده. شالیزار کار خودش را کرده. موهایش هم سفید شده. میگوید: باید فکر کار دیگری بکنم. اینطوری نمیشود دوام آورد. از بین رفته‌ام.

ــ کاری که حالا برایش کار میکند. میگوید: همه را برق میگیرد ما را چراغ موشی. این بیچاره بیوه زنه که سه چهار تا یتیم داره. باید کلی اضافه کار کنم و مقداری از مزد مرا هم ببخشم.

زمین را با تیلر زیرورو کرده و با بیل کرت بندی میکند. کرت بندی که تمام شد بیلش را روی شانه میگذارد و از شالیزار بیرون میآید.

■

با بیوه زن صاحب زمین حساب میکند.

■

پاچه شلوارش را بالا میزند، تا جائی که بالاتر از زانوانش میرسد. پسرک کنارش هندل تیلر را میکشد. تیلر به صدا در میآید. بالاسی تیلر را دنده یک میگذارد و حرکت میکند. پاهایش در گل فرومیرود. تیلر گل‌ها را به جلو میپراند. چند بار میرود و برمیگردد. همینکه زمین خوب نرم شد، تیلر را خاموش میکند و میآید بیل را برمیدارد و مرزها را رج می‌زند.

ــ بالاسی چند سال است میائی اینجا کار میکنی؟

ــ حدود هفت هشت سالی میشه. دیگه نمیتونم دوام بیارم. رو نوبت زیاده.

ــ همیشه که اینجا کار نیست. نشاء که تمام شد از اینجا میروی؟

ــ ای بابا خیال میکنی استراحت داریم. بعد از اینجا باید برم الموت. تازه کار آنجا شروع میشود.

از حرکتش معلوم میشود که دارد از پا می‌افتد. اما خودش نمیخواهد این را بروز دهد. زیاد بخودش فشار میآورد اما همه این را فهمیده‌اند. برای اینکه آنهائی که کار زیاد دارند او را خبر نمیکنند. کارگرهای جوان را می‌برند. همینکه دیگر کارگری پیدا نشد، آن وقت به سراغ بالاسی میآیند. مثل این صاحب

با محبت جدا میشود. بیلش را برمیدارد و به دنبال کار میگردد. میگوید:

ــ هر وقت کار میکنم همه چیز را فراموش میکنم. همه چیز را. برادرم کارخانه پپسی کولا کار میکند. خونه‌ش خیابان رباط کریم است. هر وقت اینجا کار پیدا نشود، میروم تهران پیش او. برادر دیگرم رفته نیروهوائی حالا همدانه. با ما قطع رابطه کرده. یکسال رفت آمریکا دوره دید. بعد برگشت از همدان زن گرفت. اسمش گل برا ربود. عوض کرد گذاشت بهروز. یکبار رفتم خونه‌ش. مرا به دوستاش نشان نداد وقتی آنها مرا دیدند گفت: از دهاتیهای ولایت است. برام کره آورده. من هم ناراحت شدم. فردا بار و بندیل را جمع کردم و زدم به چاك. دیگر خانه‌ش نرفتم او هم نیامد.

از کنار مزرعه رد میشود. سه چهار تا کارگر مشغول کارند. مردی که پیداست صاحب مزرعه است فریاد میزند:

ــ بالاسی بیکاری؟

ــ آره مگر کار داری؟

ــ دو روزی کار دارم. میتوانی کمك کنی؟

ــ چرا که نتوانم.

ــ روزی چند میگیری؟

ــ تا حالا با کی چانه زدم که حالا با تو بزنم کار را میکنم هرچی دادی راضیم.

ــ پس یالله پاچه‌ات را بالا بزن.

بالاسی بیلش را زمین میگذارد. و شروع میکند پاچه‌اش را بالا زدن. همینکه لوله شلوارش از زانو میگذرد، کفشهایش را بیرون میآورد. بیلش را برمیدارد و تا بالای مچ در گل و لای فرومیرود.

■

از وقتی که برای کار به اینسو آمده است، نشاء کردن را خوب یاد گرفته است. با دست زمین را گود میکند و با دست دیگر شلتوك را در آن میکارد. در کارش ماهر است. با سرعتی که از یك غریبه بعید به نظر میرسد نشاء میکند.

هرچه که فصل نشاء رو به پایان میرود بیشتر شوق کوهسار الموت در جانش شعله‌ور میشود. شاید عجله‌اش در کار برای همین شوق است. میان شالیزار که راه میرود، نرمی زمین را حس نمیکند. خیال میکند که زمین سفت و سخت الموت است که زیر پایش پله شده است.

■

فصل نشاء پایان گرفت. بالاسی اسباب و اثاثیه‌اش را جمع و جور کرد. با چند نفر که آشنا بود خداحافظی کرد. ولی در بین راه به هر کس که میرسد احوالپرسی میکند و از او جدا میشود تا به ایستگاه برسد. تقریبا خیالش راحت می‌شود که از همه آشنایانش خداحافظی کرده. اتوبوس در ایستگاه است. بالاسی که آن را می‌بیند بوی الموت را با مشام جانش حس میکند. گامهایش را بلندتر برمیدارد. بی هیچ اندیشه از دوری راه شروع به دویدن میکند. یکبار میخواهد زمین بخورد. تا اینکه بالاخره به اتوبوس میرسد و در حالی که شوق دیدار الموت جانش را میسوزاند خودش را در میان اتوبوس رها میکند.

درباره داستان قرقیزی

نویسندگانی چون کاظم کایمف، قنبرعلی بوبلف، تنگن کاظم بیکف شبدانبای عبدی رامانف که نوشتن را در دهه پنجاه آغاز کرده بودند داستانهای جالبی ارائه دادند. جای برجسته داستان کوتاه در ادبیات، بویژه در دهه شصت با پیدایش تسلسل تازه‌ای از داستان‌نویسان چون بك سلطان پاکیف، عبدی کلی ملاکماتف، ماربا جیف میرزا گاپارف، گودای برجن پارف، آشیم پاکیب بکف، کنش ژوزویف سیت جتی میشف، امان ساسیایف ۲۰۰۰ آشکار شد. کارهای آنان هم در شکل و هم در محتوا تازه است شخصیت هایشان را از میان معاصران ما ــ کارگران، دهقانان و روشنفکران و دانشجویان برمی‌گزینند.

یکی از مهمترین کارهای نویسندگان قرقیز، بیان ادبی زندگی معنوی انسان شوروی است. توجه خوانندگان را در این زمینه به داستان "پل آنا ربای" نوشته کاظم کایمف جلب میکنیم.

در میان داستانهای این زمان قرقیز، تعدادی دارای "سبك مستند" هستند، حال آنکه، بعضی‌ها غنائی و یا پند آموزند. داستان کوتاه را کودکان و بزرگترها بیشتر می‌پسندند. در این راه موسی بایگازیف، شکوربك بیزن علی اف و در میان نویسندگان جوان موسی موراتالیف کتابهای با ارزشی منتشر کرده‌اند سینما بر پیشرفت داستان کنونی قرقیزی تأثیر سودمندانه‌ای داشته است.

در بسیاری از داستانها نویسندگان جوان، مفهومهای روانشناسانه و برداشت نویسنده با تکنیکهای سینمائی مانند: مونتاژ و ترکیب القاء میشوند.

داستانهای نویسندگان قرقیز نه تنها فیلمنامه‌هائی برای سینمای ملی‌اند، بلکه مایه‌ها، عقیده‌ها، شخصیتها و رنگ خود ویژه ملی را دارا هستند. نخستین فیلم ساخته شده استودیو قرقیزفیلم "اشتباه من" براساس داستانی از اعلی توکم بایف بود. "موج گرما" "پسر سرباز" و "سیب سرخ" را هم براساس داستانهای چنگیز آیتماتف، فیلم کردند.

داستانهای نویسندگان قرقیز به سبب برخورداری از منبعی پایان‌ناپذیر به چشمه سارهای کوه می‌مانند. این چشمه‌ها آزادانه به رودخانه‌های زلالی می‌پیوندند که به اقیانوس ادبیات شوروی سرازیر می‌شوند.

میخاییل رودف

پوزش

خواهشمند است غلط های چاپی سرمقاله مندرج در شماره ۴۰ را بدین ترتیب اصلاح فرمائید.

صفحه اول ــ ستون اول ــ سطر ۶ بجای انتخابات، انتخاب

صفحه ۸ ــ ستون دوم ــ سطر اول بجای عمرشان، عملشان

کنگره اخیر جبهه آزادی ...

الجزایر پس از اعلام استقلال کامیابیهای چشمگیری در زمینه‌های گوناگون بدست آورده است. در فاصلهٔ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۸ مجموع سرمایه‌گذاریهای این کشور ۳۰۰ میلیارد دینار (دلار آمریکا ۲۶٪ = یک دینار) بوده است. مزارع خودگردان در بهترین اراضی متروک استعمارگران فرانسوی برپا گردید. بانکها و شرکتهای بیمه، وسائل حمل و نقل، تولید نیروی برق، صنایع معادن و بسیاری از شاخه‌های دیگر صنعتی ملی شد.

ملی شدن صنعت نفت و گاز در مبارزه برای استقلال اهمیت بسیار زیادی داشته است. سال گذشته فروش گاز و نفت (تولید کلی تقریبا ۵۷ میلیون تن نفت و گازولین و ۲۱/۴ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی) ۹/۳ میلیارد دلار به ارمغان آورد که ۹۶٪ ارزش صادرات ملی را تشکیل میدهد. تأسیس موسسات صنعتی مدرن شتاب معقولی یافته است. در ژانویهٔ ۱۹۷۸ قانون انحصار بازرگانی خارجی به تصویب رسید. بخش دولتی که به سرعت توسعه مییابد، ۹۰٪ تولید صنعتی را در دست دارد.

برای اجرای اصل "زمین از آن کسی است که روی آن کار می‌کند" و محدود کردن زمینها و چراگاههای خصوصی اقدامات مشخصی طبق قانون "انقلاب ارضی" مصوب ۱۹۷۱ به عمل آمده است. در ۱۹۷۹ بیش از ۶۳۰۰ تعاونی کشاورزی تأسیس شد که ۱۲۷۰۰۰ دهقان را در خود گرد آورده است. این تعاونیها ۳/۱ میلیون هکتار زمین ملی شده در اختیار دارند. بیش از ۱۰۰ دهکده نمونه بوجود آمده است.

در واحدهای صنعتی، شرکتهای ملی و ادارات "انجمنهای زحمتکشان" تأسیس یافته. این انجمنها مأموریت دارند بهره‌وری کار را بالا ببرند، با قرطاس‌بازی و اختلاس مبارزه کنند. کارگران و کارمندان را با فن مدیریت تولید آشنا کنند. در زمینهٔ محو بیکاری، پایان دادن به بیسوادی و بهبود شرایط زندگی زحمتکشان کوششهای سودمندی به عمل می‌آید. دهقانان بسیار فقیر و سایر زحمتکشان کم‌مزد از پرداخت مالیات معاف شده‌اند. میزان حداقل مزدها بالا رفته است. از ۱۹۷۴ مراقبتهای بهداشتی رایگان شده و تأمین اجتماعی بهبود یافته است، نرخ تعلیم و تربیت از ۸۰٪ تجاوز کرده است.

در عین حال سالهای سپری شده نشان داد که الجزایر باید با مشکلات مختلف دست و پنجه نرم کند. یک سلسله عوامل منفی خارجی اجرای نقشه‌های آتی را با اشکال روبرو کرده است: مانند بحران اقتصادی در دنیای سرمایه‌داری و بالا رفتن نرخ تجهیزات و مواد غذائی که بیش از ۹۰٪ واردات را تشکیل میدهند. به نوشتهٔ هفته نامهٔ انقلاب آفریقا وام خارجی الجزایر در ۱۹۷۸ به ۵۶ میلیارد دینار و بهرهٔ وامها تقریبا به ربع درآمدهای صادرات رسید. در ده سال اخیر فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، ایالات متحدهٔ آمریکا، ژاپن و ایتالیا ۷۰٪ مبادلات الجزایر را در دست داشته‌اند. به علت پائین بودن بازده محصولات آذوقه‌ای الجزایر ناچار شده است در ۱۹۷۹ بالغ بر ۴/۸ میلیارد دینار مواد غذائی وارد کند. مشکلات درونی هم وجود دارد: عقب ماندگی در استفادهٔ کامل از ظرفیتهای صنعتی، ناسودمندی برخی مؤسسات، نبودن متخصصین و کارگران متخصص، نارسائی در مدیریت اقتصاد از جانب برخی وزیران و شرکتهای ملی.

این مسائل نمیتوانست نظر رهبران الجزایر را به خود جلب نکند. در نشستهای دوره‌ای کمیتهٔ مرکزی جبههٔ آزادیبخش ملی مسائل متعدد و مهم رشد اقتصادی ـ اجتماعی به دقت مورد بررسی قرار گرفت. مطابق با این تصمیمات بود که طرح برنامهٔ پنجسالهٔ رشد اقتصاد الجزایر برای ۱۹۸۰ ـ ۱۹۸۴ مورد توجه قرار گرفت. شاذلی بن جدید رئیس جمهور جمهوری دمکراتیک خلق الجزایر و دبیر کل جبههٔ آزادیبخش ملی اعلام داشت که برنامهٔ رشد اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی مورد بحث هرچه بیشتر توجه خود را به ارضای نیازهای حیاتی توده‌ها معطوف میدارد. مسئله در جای نخست عبارتست از تأمین پیشرفت کشاورزی، ساختن مسکن، آبیاری زمینها، ذخیره کردن مواد غذائی و کالاهای مورد مصرف به مقدار کافی بتناسب جمعیت رو به افزایش. طرح ضمن تعقیب خط مشی صنعتی شدن روی گسترش بهداشت عمومی، تعلیم و تربیت و حمل و نقل همگانی تکیه میکند... تا مسائل بسیار مبرم هرچه سریعتر تنظیم شود و استقلال واقعی اقتصادی برای کشور تضمین گردد. برنامه‌ریزان تغییرات قابل ملاحظه‌ای در سیاست اقتصادی وارد کرده‌اند. کنگره روی ضرورت بهره‌برداری معقولانه از ثروت ملی، نفت و گاز پافشاری کرده و از میان برداشتن عدم تناسب بین شاخه‌های مختلف اقتصاد را خواستار شده است.

مانند برنامه‌های پیشین، طرح مورد بحث اولویت را به رشد و تحکیم بخش دولتی داده است، اما امکانات وسیعی نیز برای استفاده از سرمایهٔ ملی در چارچوب "مالکیت خصوصی غیر استثمارگر" که بطور رسمی شناخته شده پیش‌بینی کرده است. سخنرانان نظر خود را دربارهٔ کنترل شدید بخش خصوصی و "محو بورژوازی دلال که با منافع سرمایه‌داری خارجی پیوند دارند" اعلام داشته‌اند. لازم به تصریح است که بخش خصوصی سه چهارم تجارت و خدمات عمومی را زیر نظارت دارد و ۶۰٪ جمعیت فعال در این بخش مشغول کارند.

کنگره رهانیدن الجزایر را از وابستگی به خارج در زمینه‌های اقتصاد، علوم و فنون و تربیت کادرها وظیفهٔ خود قرار داد. تعدادی از نمایندگان اعلام داشتند که اقتصاد الجزایر باید خود را از سلطهٔ امپریالیسم و شرکتهای چند ملیتی برهاند. آنها توسعهٔ همیاری با کشورهای در راه رشد و کشورهای سوسیالیست را خواستار شدند. پلنوم کمیتهٔ مرکزی جبههٔ آزادیبخش ملی در دسامبر ۱۹۷۹ اجرای این سیاست را حیاتی دانسته است. نمایندگان کنگره و سازمانهای توده‌ای ضرورت ادامهٔ تعمیق اصلاحات ترقیخواهانه را تأکید کرده‌اند. نمایندهٔ ارتش توده‌ای ملی به اختصار گفت "بحث دربارهٔ انتخاب راه رشد سوسیالیستی و اصول منشور ملی زائد و بیمورد است".

کارهای کنگره مخصوصاً روی بهبود و تکمیل فعالیتهای جبههٔ آزادیبخش ملی متمرکز بود. مسئلهٔ تبدیل این حزب به یک پیشاهنگ نیرومند بر اساس معیارهای منشور ملی و سند برنامهٔ انقلاب الجزایر پس از مدتها در دستور روز قرار گرفت.

جبههٔ آزادیبخش ملی در ۱۹۵۴ بعنوان مجمع وسیع عناصر مختلف نیروهای میهنپرست که بخاطر یک هدف متحد شده بودند، بوجود آمد: این هدف طرد استعمار بود. این جبهه نمایندگان دهقانان، کارگران و خرده بورژوازی شهرها و بورژوازی ملی را متحد ساخت. خصلت متضاد هدفهای اجتماعی این عناصر موجب بغرنجی‌ها و حتی رویاروئیهای سیاسی بالنسبه طولانی شده است. جبههٔ آزادیبخش ملی دریافت طبقاتی در بارهٔ عضویت در حزب، کار پایهٔ سیاسی مشخص و ساختارهای استوار آن ندارد.

رهبران الجزایر با وقوف به اینکه اجرای منشور ملی مستلزم توسعهٔ پایهٔ رژیم در میان توده‌ها است، در سالهای اخیر مصممانه به توسعه و تحکیم ساختار حزب، دولت و جامعه پرداخته‌اند. چهارمین کنگره که در ژانویهٔ ۱۹۷۹ برگزار شد و اساسنامهٔ دائمی و مقررات درونی حزب را تصویب نمود و کمیتهٔ مرکزی و دفتر سیاسی را انتخاب کرد، گواه روشنی به راه دشوار تبدیل جبههٔ آزادیبخش ملی به یک حزب نیرومند و فعال است.

مباحثات جدید دربارهٔ مسائل سازمانی قبل از هرچیز توجه به موقعیت دستگاه و ارگانهای اجرائی حزب را ناگزیر ساخت. شاذلی بن جدید در کنگره اعلام داشت: "تنها به یاری و پشتیبانی همهٔ آنهائی که صادقانه به گزینش سوسیالیستی ملت باورمندند، میتوانند صفوف حزب را سالم سازند و پیروزی انقلاب را تضمین نمایند". خبرگزاری الجزایر پرس سرویس در تفسیری یادآور میشود که در مرحلهٔ کنونی "پرهیز از پذیرش عناصر فرصت طلب یا واپسگرا و به عکس استقبال از مبارزان انقلابی بدون قید و شرط" اهمیت بسزائی دارد.

کنگرهٔ فوق العاده اساسنامهٔ حزب را اصلاح نمود و جبههٔ آزادیبخش ملی بعنوان "حزب پیشاهنگ خلق الجزایر" و "حزب واحد" اعلام شد. هدف حزب "ساختمان سوسیالیسم در چارچوب ارزشهای ملی و اسلام" است. این مراجعه به "ارزشهای عربی ـ اسلامی" مشخصهٔ ایدئولوژی دمکراتهای انقلابی الجزایر است. تکیه به این ویژگیها کوشش مسلمانان راستگرا را در از هم پاشیدن وحدت با هواداران گزینش راه سوسیالیستی ناکام میسازد.

بنا به تصمیمات کنگره دفتر سیاسی عضو کمتری خواهد داشت. در عین حال تصمیم گرفته شد که آنها از جانب دبیر کل انتخاب میشوند و سپس مورد تصویب کمیتهٔ مرکزی قرار میگیرند. دبیر کل وظایف را بین اعضای دبیره تقسیم خواهد کرد و رهبران فدراسیون‌های منطقه را انتخاب خواهد نمود. جلسهٔ نوبتی کمیتهٔ مرکزی جبههٔ آزادیبخش ملی که در پایان ژوئن گذشته برگزار شد دفتر سیاسی را مرکب از هفت نفر تأیید نمود.

تحکیم ساختار حزب، بموجب اصل دمکراسی انقلابی و تجدید سازمان هیئت اجرائی مرکزی آن به تامین و تثبیت نظارت حزب به عنوان نیروی رهبری انقلاب الجزایر در اجرای مؤثر خط مشی سیاسی جبههٔ آزادیبخش ملی کمک خواهد کرد.

کنگره در تصمیم سیاسی عمومی خود عزم راسخ الجزایر را به ادامهٔ مبارزه علیه امپریالیسم، استعمار نو، نژادپرستی و پشتیبانی از مبارزهٔ خلقها در راه آزادی ملی اعلام نمود. کنگره قویاً موافقتنامهٔ جداگانهٔ کمپ دیوید را محکوم کرد و خلقهای عرب را به بسیج نیروی خود در تشدید فعالیتها برضد امپریالیسم و صهیونیسم فرا خواند.

این موضعگیری کنگره در شرایطی روی میدهد که وخامت اوضاع بین المللی تحت تأثیر فعالیت محافل امپریالیستی و در رأس آنها ایالات متحدهٔ آمریکا شدت مییابد و این محافل تلاش میورزند در امر تشنج‌زدائی اخلال کنند و سلطهٔ خود را بر ملتهای دیگر بخصوص خاور نزدیک و میانه و آفریقا تحمیل نمایند.

بطور کلی، کنگره انعکاسی از روندهای پیچیده و متضاد است که در زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی الجزایر جریان مییابد. در حقیقت کنگره به تصمیمات اصلی مشخصی رأی داده است که به پیشرفت مداوم ملت در گزینش سوسیالیستی کمک میکند.

مقام امپریالیسم در ...

۱ـ انحصارات بواسطهٔ تمرکز تولید فرمانروایی خود را در تولید و فروش کالاها برقرار میکنند.

۲ـ فرمانروائی انحصارات به قبضه کردن منابع مهم مواد اولیه منجر میگردد. شاخه‌های پایه‌ای تولید (متالورژی، انرژی، پالایشگاه نفت و غیره) تا درجهٔ بسیار عالی انحصاری میشود. موقعیت ممتاز این شاخه‌ها به سبب قرار گرفتن منابع مواد اولیه در دست انحصارات تضمین میگردد.

۳ـ گردآئی و تمرکز فعالیتهای بانکی به انحصارات امکان میدهند که قدرت آنها تحکیم شود. بانکها به انحصارات بزرگ تبدیل میشوند. الیگارشی مالی بر نهادهای اقتصادی و سیاسی جامعهٔ بورژوائی امروز تسلط مییابد.

۴ـ انحصار مولود سیاست استعماری است و از این رو، عصر مالکیت انحصاری مستعمرات و مبارزهٔ سرسختانه برای تقسیم و باز تقسیم جهان را تشکیل میدهد.

گسترش روند انحصاری شدن در جهات مختلف ناگزیر به موقعیتی منجر میشود که انحصارات دستگاه دولت را تابع خود می‌سازند و با آن درمی‌آمیزند. آنها دستگاه دولت را برای حفظ و تحکیم فرمانروائی خود در زندگی سیاسی و اقتصادی مورد استفاده قرار میدهند. نیروهای دولتی و نیروهای انحصارات تنها برای تشکیل یک مکانیزم که به نفع انحصارات عمل میکند، متحد میشوند.

تشدید تضاد اساسی سرمایه‌داری بر اساس سلطهٔ انحصارات

تسلط انحصارات به مقیاس بسیار وسیعی موجب اجتماعی شدن تولید میگردد. خصلت اجتماعی تولید با گردآئی تولید تحکیم مییابد. انحصارات موسسات عظیم را متحد میسازند، روی بازارها و منابع مواد اولیه چنگ انداخته و کشفیات و اختراعات فنی را احتکار میکنند. بانکهای بزرگ تقریبا همهٔ منابع پولی کشورهای بورژوائی را تحت کنترل خود درمیآورند.

بنابراین، وجود مالکیت خصوصی سرمایه‌داری امکان نمیدهد که تولید اجتماعی با سمت گیری و کنترل آگاهانه گسترش یابد. بنابراین، با اینکه مؤسسات منفرد یا مؤسساتی را میبینیم که در چارچوب گروه‌بندیهای انحصاری گرد آمده و از درجهٔ عالی سازماندهی برخوردارند، باز هرج و مرج در تولید در مقیاس جامعه فرمانرواست.

ثروتهای عظیم که محصول کار میلیونها انسان است، در دست گروه کوچکی از انحصارات بسیار بزرگ قرار دارد. بنابراین تولید اجتماعی شده برای رشد بی بحران و منظم نیازمند آن است که مالکیت خصوصی بر وسائل تولید لغو گردد و رژیمی مستقر شود که اختصاص ثمرات کار را بر مالکیت عموم زحمتکشان ممکن گرداند.

بنابراین، تسلط انحصارات به نسبت بسیار زیادی تضاد اساسی سرمایه‌داری، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل سرمایه‌داری تملک خصوصی ثمرات تولید را تشدید میکند. در عصر امپریالیسم، نیروهای مولدهٔ جامعه به چنان سطح رشدی میرسند که در چارچوب تنگ مناسبات تولید سرمایه‌داری نمی‌گنجند.

هفته نامهٔ
اتحاد مردم
صاحب امتیاز: محمود اعتمادزاده
(به آذین)
سردبیر: محمد تقی برومند
نشانی: خیابان سزاوار شمارهٔ ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴
چاپ کاویان

بقیه: گرهی درکار است

بی شک گرهی درکار است. چرخهای دستگاهی که پس از انقلاب و به نیروی انقلاب ساخته و پرداخته شد، اینک در لحظه‌ای که می‌باید کار عادی خود را شروع کند، نمی‌گردد. چرا؟ آیا دشمن است که اینجا هم در کار اخلال می‌کند؟ زود و آسان می‌توان به این سؤال پاسخ مثبت داد. شاید هم باوراندن آن به توده‌های هوادار و برانگیختن شان برضد رقیبان مزاحم سخت وسوسه انگیز باشد. ولی، این چیزی نیست که به حل مسئله کمک کند. آخر، در امری که در چهار دیواری خود مکتب می‌گذرد، چگونه می‌توان دشمن را دخیل دانست؟ نه. گره کار در جای دیگر است. در آن است که انحصار طلبی در اداره جامعه انقلابی ایران، اگر هم در عاجل کار زیانبخش به نظر نیاید، عقیم است. تجربه این یک سال و نیم انقلاب می‌آموزد که برکنار داشتن نیروهای راستین انقلابی به هر بهانه‌که باشد انقلاب را دچار کم خونی می‌کند و از قدرت مقاومتش می‌کاهد. نیاز به رایزنی و همکاری با نیروهای پیرو خط ضد امپریالیستی و خلقی امام خمینی واقعیتی است که خود را تحمیل می‌کند. وچه بهتر که باعزمی صادق و هرچه زودتر این نیاز جامعه و انقلاب برآورده شود. اما، آنچه می‌بینیم، هنوز پافشاری در تعصب راه را بر حل معضلات می‌بندد. هنوز دور از آنیم که بدانیم چه واقعیت بغرنج و تودرتویی است جامعه معاصر و اعتراف کنیم که نمی‌توان با تصورات و ساخته‌های ذهنی بر چنین واقعیتی حکم کرد. اگر دید روشنی از واقعیت امور ایران و جهان در کار می‌بود، اگر اصول "مکتب" در رابطه با انقلاب و نیروهای تکیه‌گاه آن به درستی تعریف و اعلام می‌شد، بویژه اگر صف بندی این نیروها برحسب رابطه‌شان با کار و مالکیت و استثمار (همان‌گونه که در واقعیت اجتماعی صورت می‌بندد) در نظر گرفته می‌شد، مسئله انتخاب نخست وزیر و هیئت دولت چنین در گرو تعبیری که این یا آن گرایش از اختیارات رئیس جمهوری یا مجلس شورای اسلامی دارند نمی‌ماند. زیرا مردم و نیروهای انقلابی، به معیار حقوق و مصالح مشخص زحمتکشان و محرومان، این انتخاب را برمراکز قدرت جمهوری اسلامی ایران آسان می‌نمودند، و اگر لازم می‌افتاد تحمیلش می‌کردند. اما اکنون مردم در ابهام گرفتارند و بحران تعیین نخست وزیر می‌تواند همچنان ادامه یابد. مگر آن که، برای تسریع کار و ایجاد "وحدت" بر پایه خطری که گویا هر دو گرایش قدرت را تهدید می‌کند، دست به پاره‌ای ماجراجوئی‌ها در داخل یا رو به خارج زده شود. و این خطرش بازبیشتر است.

در هفته گذشته…

تدریجی "روابط دیرین دوستانه با ایران" همه وسایل اقتصادی، نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک را بکار گرفته است.

نامه خدعه‌آمیز کنگره آمریکا همزمان با مردن شاه مخلوع و اعزام ناوگان‌های ویژه به اقیانوس هند و خلیج فارس از ابعاد مختلف توطئه امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران پرده برمی‌گیرد.

نامه با امضای ۱۸۰ نماینده کنگره آمریکا به وسیله کاردار سفارت سوئیس به حجت الاسلام رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی تسلیم شد. این خبر و عین نامه و پاسخ شایسته‌ای که حجت الاسلام رفسنجانی به کاردار سفارت سوئیس داد در جلسه روز چهارشنبه ۸/ ۵/ ۵۹ مجلس به وسیله خود ایشان مطرح شد و در رسانه‌های گروهی هفته گذشته نیز انعکاس یافت.

مفاد این نامه، در عین آن‌که ماهیت اغواکننده داشت، تهدیدآمیز بود و مجلس شورای اسلامی را به حل مسئله گروگانها به سود امپریالیسم آمریکا ترغیب می‌کرد. مضمون نامه از آن جهت اغواکننده است که به‌کلی بر سیاست تعرض‌آمیز امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران چشم‌فرومی‌بندد و در عوض ایران را در مقابل خطر مبهمی که از جانب "نیروهای سلطه‌طلب" متوجه هر دو کشور ایران و آمریکا است هشدار می‌دهد. طبعاً برای این ۱۸۰ نماینده انحصارات امپریالیستی نهایت وقاحت لازم است تا دولت خود را که بی‌شرمانه در امور کشورهای نو استقلال دخالت می‌کند از سلطه‌طلبی مبرا و در معرض خطر واهی و مشترک با ایران قلمداد نماید. به‌راستی که برای این نمایندگان باید وقاحت از حد گذشته باشد تا در شرایطی که امپریالیسم آمریکا و متحدان اروپایی و ژاپنی اش جمهوری اسلامی ایران را در محاصره اقتصادی قرار داده‌اند و نیروهای نظامی آمریکا با واقعه طبس به تجاوز آشکار نظامی در ایران پرداخته و در اقیانوس هند و خلیج فارس با افزایش تدارک نظامی خود ایران را به تهاجم تهدید نموده‌اند و خته‌های ارزی ایران در بانکهای کشورهای امپریالیستی را بلوکه کرده است، این‌چنین قیافه حق‌به‌جانبی برای خود گرفته باشند. ولی همین نمایندگان حتی با کلمه‌ای هم پلیس کشور خود را از رفتار فاشیستی نسبت به دانشجویان ایرانی پیرو امام خمینی در آمریکا منع نمی‌کنند. چه وجه مشترکی می‌توان بین یک کشور نوخاسته که از بندهای امپریالیسم آزاد می‌شود و بزرگ‌ترین کشور امپریالیستی یافت که نمایندگان کنگره آن از "تفاهم بهتری در اهداف و آرمان‌های یکدیگر" دم می‌زنند؟!

لابد این نمایندگان انحصارات امپریالیستی به‌خوبی می‌دانند که با این قبیل نامه‌ها نخواهند توانست مردم ایران را بفریبند و یا مجلس شورای اسلامی را به تصمیمی علیه مصالح انقلاب مجبور کنند. ولی آنان امیدوارند که این تمهید را در انظار مردم آمریکا به مثابه ابتکاری در جهت رفع بحران با ایران جلوه دهند تا برای تحریکات و توطئه‌های آتی امپریالیسم آمریکا در ایران پشتوانه‌ای در افکار عمومی کشور خود فراهم کرده باشند. ولی مسلماً این نیرنگ سیاسی کنگره آمریکا، که در عین سیاست تهاجمی و تشنج آفرین آن کشور علیه ایران به‌کار رفته است، آب و رنگی نخواهد داشت و به‌طرفداران ایرانی سیاست مماشات با آمریکا هم کمکی نخواهد کرد.

در حالیکه نمایندگان کنگره آمریکا برای فریب افکار عمومی در نامه خود به مجلس شورای اسلامی سالوسانه از "تفاهم بهتری در اهداف و آرمانها"!!! دم می‌زنند. پلیس تبهکار آمریکا وحشیانه به‌جان دانشجویان مبارز ایرانی در آمریکا افتاده و به‌طرز بی‌سابقه‌ای آنها را در زیر مشت و لگد و باتون مضروب و مجروح ساخته و بیش از دویست تن از آنان را به زندان افکنده‌اند.

حمایت پلیس آمریکا از راهزنان و جنایتکاران اندک شمار رژیم سرنگون شده طاغوتی یکبار دیگر نشان داد که بین مردم ایران و امپریالیسم آمریکا اقیانوسی از خون فاصله است.

در چنین اوضاع و احوال حساسی تعیین نخست وزیر و تشکیل دولت جدید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

تشکیل دولت جدید بر اساس رهنمود امام که به‌ضرورت انقلابی بودن آن تأکید دارد، ضربه کاری به توطئه‌های امپریالیسم و سازشکاران داخلی است. عناصر سازشکار از تشکیل دولت انقلابی وحشت دارند. از اینرو با انواع کارشکنیها، تحریکها، شایعه‌پراکنی‌ها، نفاق افکنیها و وسوسه‌های گوناگون آن قدر موضوع را کش می‌دهند تا با خسته کردن مردم مقصود خود را به کرسی بنشانند و دوران دولت موقت را دوباره به انقلاب تحمیل کنند.

تنگ نظری‌ها، گروه‌گرایی‌ها و خود بینی‌ها به فتنه‌انگیزی سازشکاران و نیمه‌راهان میدان می‌دهد.

اوضاع ناهماهنگ، متشتت و نابسامان فعلی مورد بهره‌برداری خصمانه امپریالیسم جهانی به‌سرکردگی آمریکا است که پس پشت هر انقلابی کمین می‌کند تا ضربه کاری و نهایی را وارد آورد.

باید با تفاهم انقلابی، همگامی و همفکری در تعیین نخست وزیر همت گماشت و مجال نداد تبلیغات چی‌های ضد انقلاب از آن به‌سود خود بهره‌گیرند و به عوام‌فریبی و توطئه‌چینی خود ادامه دهند.

ضد انقلاب از هر روز تأخیر در تشکیل دولت جدید بر اساس رهنمودهای امام در تضعیف انقلاب و خرد کردن اراده مؤمنان مردم استفاده می‌کند.

تشکیل دولت جدید با روحیه انقلابی می‌تواند سیستم هماهنگی از ارکان سه‌گانه مقننه، اجراییه و قضائیه در مقابله با دشواریهای درد ناک کنونی بوجود آورد و انقلاب را در جهت تحکیم و تعمیق و تثبیت به‌پیش راند.

کسانی که امروز علی‌رغم حکم انقلاب و ضرورت‌های آن در کار سامان گرفتن انقلابی امور کشور ما اخلال می‌کنند، فردا در برابر تاریخ رسوا و جوابگو خواهند بود.

ح. الف

بقیه پارلمان جهانی ملتها برای صلح

در این سی و پنجمین سال درهم شکسته‌شدن فاشیسم هیتلری، مردم صلحدوست همه کشورها در جشن‌ها و مراسمی که به این مناسبت برپا شد به‌دعا خواستند که هرگز جنگ دیگری روی ننماید. آنها همچنین به‌مناسبت پنجمین سالگرد کنفرانس هلسینکی برای امنیت و همکاری در اروپا، عهد خواهند بست که روح هلسینکی را زنده نگه‌دارند و در پیشبرد آن بکوشند.

در پارلمان جهانی ملت ها برای صلح، نمایندگان سازمانهای بین‌المللی، نمایندگان و ناظرانی که هریک به نام از سوی کمیته بین‌المللی تدارکاتی دعوت خواهند شد، و همچنین هیئت های نمایندگی ملی شرکت خواهند داشت.

هیئت های نمایندگی ملی مرکب خواهند بود از:

– نمایندگان دستگاههای رهبری احزاب و سازمانهای توده‌ای،

– شخصیتهای نامبردار در سطح ملی و بین‌المللی که هریک به نام دعوت خواهند شد،

– نمایندگانی که در اجتماعات و کنفرانسهای استان و شهرستان و در کارخانه‌ها و ادارات و دانشگاهها و غیره انتخاب خواهند شد.

بویژه تأکید خاص بر آن است که گروه اخیر مستقیماً از سوی مردم انتخاب شوند. و خود مردم هزینه اعزام این نماینده‌ها را با پولی که در شهرستان‌ها و محل‌های کار جمع آوری خواهد شد بر عهده بگیرند.

در جریان تشکیل پارلمان جهانی، کمیسیونها، میزگرد ها، گروههای کار، جلسات سخنرانی و گرد همایی های نمایندگان قاره‌ها فعالیت خواهند داشت. اهمّ موضوعاتی که پیشنهاد می‌شود در این جلسات مورد بحث و بررسی قرار گیرد چنین است:

کمیسیونها

پایان دادن به‌مسابقه تسلیحاتی، تأمین خلع سلاح – استقلال اقتصادی، استقرار نظام جدید اقتصاد بین‌المللی – مسائل انرژی و پیوند آن با مبارزه در راه صلح و استقلال ملی – امنیت و همکاری در اروپا – همبستگی با مردم فلسطین و دیگر خلقهای عرب – سهم جنبش کشورهای ناوابسته در راه صلح و استقلال ملی – مبارزه با سیاست امپریالیستی مداخله‌گری و ایجاد عدم ثبات – مبارزه با نژاد پرستی و سیاست تبعیض نژادی…

میزگردها

مرکب از نمایندگان اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای زنان، جوانان و دانشجویان، نمایندگان مجالس ملی، محافل مذهبی، کارکنان رشته‌های تعلیم و تربیت، آموزش علوم و فرهنگ و غیره.

در این میزگرد ها، موضوعاتی مانند مبارزه برای تبدیل صنایع تسلیحاتی به‌صنایع فراورده‌های زمان صلح، نتایج به‌دست آمده در نیمه اول دهه زن و در سال بین‌المللی کودک، دفاع از فرهنگ‌های ملی و تربیت در خلع سلاح مورد بحث قرار گیرد.

گروه‌های کار

موضوعهایی که پیشنهاد می‌شود عبارت است از:

همکاری با دیگر سازمانهای غیردولتی – فعالیت به‌منظور پشتیبانی از کوشش‌هایی که در سازمانهای وابسته به‌ملل متحد یا در سازمان‌های بین‌دولتها در راه صلح و استقلال ملی صورت می‌گیرد. – گسترش انتشارات و تبلیغات صلح – افزایش منابع مالی – همکاری میان نیروهای مختلف سیاسی – گسترش شبکه سازمانهای پایه‌ای صلح.

سخنرانی‌ها

درباره موضوعهای مختلف، از جمله تجاوز به‌حقوق بشر – نژاد پرستی و تبعیض نژادی در شیلی و اوروگوئه، آفریقای جنوبی سرزمین‌های اشغالی عرب، آمریکای شمالی – وضع کارگران مهاجر در اروپا – وجوه مختلف نژاد پرستی در مناطق مختلف.

گردهم آئی برحسب قاره‌ها

چهار جلسه قاره‌ای تشکیل خواهد شد: آفریقا – آسیا و اقیانوسیه – آمریکای لاتین و حوزه دریای کاراییب – اروپا و آمریکای شمالی.

شورای جهانی صلح، به‌منظور تشکیل پارلمان جهانی ملت ها برای صلح، یک کمیته تدارکاتی بین‌المللی ترتیب می‌دهد که نمایندگان سازمانها و جنبش‌های عمده بین‌المللی و همچنین شخصیت های برجسته و رهبران احزاب مختلف سیاسی را برای شرکت در آن دعوت می‌کند.

از آن گذشته، در هر کشوری یک کمیته ملی تدارکاتی، مرکب از نمایندگان احزاب و سازمانها و همچنین شخصیت های برجسته تشکیل می‌شود.

کمیته‌های ملی و بین‌المللی تدارکاتی، هریک در حیطه عمل خود، می‌باید پس از بحث درباره موضوع های مورد علاقه، به تنظیم طرح قطعنامه‌ها و دیگر اسناد برای ارائه به‌پارلمان جهانی اقدام کنند. بویژه کمیته‌های تدارکاتی ملی، به‌همین منظور، پارلمان ملی خود را تشکیل خواهند داد.

در پارلمان‌های ملی و محلی، در کنگره‌ها، کنفرانسها و میتینگ‌ها نمایندگانی که باید در پارلمان جهانی ملت ها برای صلح شرکت کنند انتخاب خواهند شد و مجموعه این فعالیت ها می‌باید به‌این نتیجه طبیعی منجر شود که وسیع ترین پیوستگی و همکاری نیروهای سیاسی و اجتماعی با شعارهای زیر صورت پذیرد:

هیستری جنگ سرد را متوقف سازیم!
به‌تراکم جنگ افزارها پایان دهیم!
به‌پیروزی‌های تازه صلح و استقلال ملی بکوشیم!
تشنج زدایی را تحکیم بخشیم!